



## به مناسبت چهلمین سالگرد ترور هفت فدائی و دو مجاهد خلق



روزهای پایانی فروردین، چهلمین سالگرد ترور فداییان خلق، بیژن جزنی، حسن ضیا ظریفی، سعید (مشعوف) مدسرح، غریب سرمدی، محمد چوپان زاده، عباس سورکی و احمد جلیل افشار به همراه مجاهدان خلق، مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار است. مسئولیت قتل زندانیان بی دفاعی که شماری از آنها در آستانه پایان دوره محکومیت خود بودند، هنوز پس از چهل سال بر گردن مقامات رژیم شاه سنگینی می کند. دروغ بزرگ آنها در این باره که گویا زندانیان در حال فرار کشته شده اند، و سکوت تقریباً همه مقامات رژیم سلطنتی در مورد این دروغ، بر مسئولیت امران و گردانندگان دستگاه امنیتی حکومت پهلوی، از شخص شاه گرفته تا مقامات مقامات امنیتی، افزوده است. هر ادعای آزادیخواهی بازماندگان رژیم پهلوی و توجیه کنندگان آن رژیم را باید با موضع آنان در قبال ترور فروردین ۱۳۵۴ سنجید.

امروز مهمترین سرمایه طرفداران رژیم سرنگون شده شاه، این است که رژیم جمهوری اسلامی در سی و شش سالی که از حیاتش می گذرد، در سرکوب گوی سبقت را از حکومت پهلوی ربوده است. حکومت فقها از فردای قبضه قدرت، برای برقراری استبداد و مستحکم کردن آن، سیاست سرکوب را به اجرا گذاشت. هزاران تن از مردم ایران تا کنون قربانی این سیاست شده اند. جمهوری اسلامی، هزاران تن از مخالفان سیاسی، دگراندیشان، اقلیت های مذهبی و قومی را به قتل رسانده است. حکومت به هزاران مورد از این قتل ها، اذعان کرده است و در هزاران مورد دیگر، سالها کوشیده است از مسئولیت شانه خالی کند. اگر شاه مخالفان خود را به دادگاه های نظامی می سپرد تا در محاکمات ناعادلانه، به اعدام محکوم و رهسپار میدان های تیر شوند، جمهوری اسلامی نیز دادگاه های انقلاب اسلامی را بنیان گذاشت که در محاکمه های گاه چند دقیقه ای، در ابعادی چندبرابر دادگاه های نظامی شاه احکام اعدام صادر و محکومان را به دست دژخیمان سپرده اند. اگر ساواک شاه، هفت زندانی فدایی و دو مجاهد خلق را ترور کرد و حاضر به پذیرش مسئولیت این جنایت نشد، سیزده سال بعد وزارت اطلاعات و دستگاه قضایی جمهوری اسلامی به دستور خمینی هزاران زندانی سیاسی را قتل عام کردند و هنوز سکوت خود درباره این جنایت را نشکسته اند. برای آنکه در آینده شاهد این موارد تروریسم دولتی در ایران نباشیم، هر کس که خود را مدافع قانونیت و مدنیت می داند، باید به تلاش ها برای حقیقت یابی پیرامون جنایات بی مکافات رژیم های استبدادی بپیوندد.

ادامه در صفحه ۲

### هفته کارگر؛

نمایشی عوام فریبانه برای پیمال  
کردن روز کارگر

صفحه ۶

### پایان یک ماراتن و آغاز ماراتنی دیگر

"آسیب شناسی تعیین حد اقل مزد  
کارگران"

صفحه ۴

تغییرات در برنامه سازمان  
(مصوب کنگره چهاردهم)

صفحه ۱۴

قطعه نامه سیاسی کنگره چهاردهم  
پیرامون مسائل کارگری

صفحه ۸

دلم می خواست مثل بیژن باشم!

صفحه ۹

دخالت خارجی در امور یمن محکوم است

صفحه ۷

در این شماره می خوانید:

صفحه ۸  
صفحه ۱۱  
صفحه ۱۴  
صفحه ۱۵  
صفحه ۱۷  
صفحه ۲۰

- حسین نعمتی، رزمنده توده ای و سندیکالیست نامدار،  
از میان ما رفت!  
- بحران های امروز جهان  
- با دریغ و درد، دو مادر را از دست دادیم!  
- آزادی، مسئولیت و خوشبختی  
- نباید جامعه را از شنیدن صداهای مختلف محروم کرد  
- معلمان نشان دادند؛ اعتراض ها وسعت می گیرند



## کنگره چهاردهم سازمان با موفقیت برگزار شد!

### دوستاناران آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی!

همانگونه که طی چند هفته گذشته از طریق دو اطلاعیه هیئت تدارک کنگره سازمان در جریان فعالیت ما برای برگزاری کنگره چهاردهم و انتشار پیش نویس اسناد آن قرار گرفته بودید، اینک با خرسندی به آگاهی همه شما علاقمندان می‌رسانیم که این همایش نوبتی سر موعده تشکیل شد و توانست دستور کار خود را با موفقیت پیش ببرد.

کنگره در سه روز فعالیت خود از ۲۰ تا ۲۲ فروردین ماه ۱۳۹۴ (۹ تا ۱۱ آوریل ۲۰۱۵) موفق شد با شرکت فعال اکثریت نمایندگان کنگره و نیز برخورداری از حضور و مشارکت مهمانانش، به کلیه مواردی که در برنامه کار خود گنجانده بود رسیدگی کرده و در هر مورد تصمیمات لازم را اتخاذ نماید. صراحت بیشتر و سازندگی فزونی، دو مشخصه این بالاترین همایش سازمان در این دور بودند. دو موضوع (۱) بررسی عمده روندهای سیاسی کشور و منطقه پرتنش ما طی دو سال گذشته، و (۲) رسیدگی به نتایج تاکنونی فعالیت سازمان در زمینه پروژه "تشکل بزرگ چپ" و آینده آن، اولویت‌های اصلی این کنگره تدارک دیده شده بودند که همایش با رعایت همین دو اولویت توانست کار خود را سامان بدهد. کنگره در زمینه اول با تصویب سند سیاسی ناظر بر تبیین وضعیت عمومی کشور، ارایه چشم اندازها و نیز مواضع و سیاست‌های سازمان در قبال موضوعات محوری و صدور قطعنامه کارگری در باره موقعیت کنونی مبارزات کارگران و زحمتکشان از یکسو و نیز تدبیرجویی پیرامون تداوم کار سازمان روی روندهای حساس مربوط به اوضاع منطقه از طریق شورای مرکزی منتخب خود از سوی دیگر، سیاست گذاری‌های لازم را بعمل آورد. همایش در باره روند وحدت چپ نیز، با صدور قرار جامعی راه طی شده تاکنونی را تأیید نمود و اعلام کرد که سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، با وفاداری به توافقات حاصله تاکنونی و توافقاتی که تا برگزاری کنگره حاصل خواهند شد، در کنگره مشترک شرکت خواهد جست. کنگره اعضای سازمان را به شرکت گسترده در کنگره مشترک و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های آن فراخواند. کنگره بر چند مورد برنامه‌ای، اساسنامه‌ای و نیز موضوعاتی مربوط به فعالیت جاری سازمان، درنگ‌هایی داشت و موفق شد که در هر باره تصمیمات و یا تدابیر مقتضی را اتخاذ نماید.

کنگره چهاردهم سازمان طی روزهای کار خود با شنیدن مفاد پیام‌های احزاب ایرانی و غیر ایرانی در صحن کنگره و نیز آگاهی یافتن از خبر دریافت شادباش‌های تشکل‌های سیاسی متحد و همسوی سازمان تجدید قوا می‌کرد که این پیام‌های نیرو بخش، در نشریه کار اینترنتی سازمان منتشر می‌شوند. چهاردهمین همایش نوبتی سازمان، برگزار کننده یک سمینار مفید پیرامون اوضاع منطقه و مسایل مربوط به آنها نیز بود که در آن، سخنرانان پیرامون مهم‌ترین جهات و جوانب این روندها درنگ‌های قابل تأکیدی داشتند.

کنگره چهاردهم سازمان در پایان گردش کار خود، با تقدیر از زحمات دوساله اعضای ارگان‌های مدیریتی دوره پیشین، اعضای ارگان‌های مرکزی دوره آینده سازمان را انتخاب کرد و از آنها خواست که برای تحقق مصوبات کنگره بکوشند.

به آگاهی شما علاقمندان فعالیت سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) می‌رسانیم که گزارش جامع این همایش به شمول گردش کار سه روزه، دستاوردها، تصمیمات و اسناد مصوب آن به زودی در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

هیئت رئیسه کنگره چهاردهم سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

۲۵ فروردین ماه ۱۳۹۴ (۱۴ آوریل ۲۰۱۵)

### به مناسبت چهلمین سالگرد ...

ادامه از صفحه ۱

حکومت شاه در فروردین ۱۳۵۴ کسانی را به عنوان قربانیان ترور برگزید که به نقش و نفوذ آنان در میان مخالفان رژیم واقف بود. هفت زندانی فدایی، از قدیمی‌ترین زندانیان سیاسی فدایی و تشکیل دهندگان هسته‌های اولیه جنبش فدایی بودند. دو زندانی مجاهد نیز از نسل بنیانگذار سازمان مجاهدین و بازمانده از اعدام‌های آغاز دهه ۵۰ بودند. بیژن جزنی، رهبر سیاسی و فکری نسل جدیدی از انقلابیون چپ ایران بود که در زندان نیز از کار فکری و تحلیل شرایط سیاسی ایران بازنايستاد. ایستادگی و پایداری جزنی و یارانش در زندان شاه، الهام بخش مبارزانی شد که بی‌عدالتی، استبداد و ستم را بر نمی‌تابیدند. نام بیژن جزنی و گروه جزنی - ضیا ظریفی با تاریخ مبارزات نسلی از مبارزان چپ ایران که سکوت گورستانی پس از سرکوب جنبش‌های اوایل دهه سی و اوایل دهه چهل را شکستند، گره خورده است. جزنی و یارانش برخاستند تا سنت قیام برای آزادی و عدالت در ایران ادامه یابد، تا تاریخ جنبش چپ ایران قطع نشود. نسل نوین انقلابیون چپ ایرانی به نام "فدایی" معنی بخشیدند. آنان زندگی و جوانی خود را فدای راهی کردند که به حکم وجدان و انتخاب اجتماعی خود، درست تشخیص داده بودند. جزنی و یارانش نشان دادند که در هر شرایطی می‌توان شعله عدالتخواهی را برافروخته نگه داشت، به ستم و استبداد تن نداد و صدای خود را علیه دیکتاتوری بلند کرد. بیهوده نیست که پس از چهل سال، شعله ای که جزنی و یارانش افروختند، الهام بخش جویندگان راه تداوم مبارزه جنبش چپ ایران است.

چهل سال پس از جان باختن هفت فدایی و دو مجاهد خلق، در برابر خاطره آن فرزندان سرافراز مردم ایران سر فرود می‌آوریم.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۲۹ فروردین ۱۳۹۴ (۱۸ آوریل ۲۰۱۵)

## آینده یک پندار علی پورنقوی



### یادداشت سیاسی کار - آنلاین

هیچ بلاهت تاریخی - همچنان که هیچ درایت تاریخی، هرگز تماماً بر پایه گفتمانی از دروغ محض - یا راست محض، پیش نرفته است. این نکته در مورد برنامه سرمایه سوز و خطرآفرین هسته ای جمهوری اسلامی نیز صادق است. همه "لحظات" این برنامه را نمی توان در روایتی چون غنی سازی آتشیخانه ای یک دخترک ۱۵ ساله خلاصه کرد.

این برنامه بر مجموعه ای از راست و دروغ، پندار و واقعیت، تمایلاتی شریف و سخیف، عواطفی انسانی و ضد انسانی، و منافع ملی و ضد ملی پیش رفته است. برنامه هسته ای جمهوری اسلامی بر آمیزه ای پرتناقض از عناصر گوناگون استوار بوده است؛ آمیزه ای که گاه گوهر مغایر با مصالح و منافع ملی این برنامه را پوشیده می گذاشته است. قرار داشتن در موضع اپوزیسیون نظام جمهوری اسلامی هم به خودی خود تضمینی برای تشخیص گوهر واقعی این برنامه نبوده است. از همین رو نیز بود که عناصر گوناگون "حق طلبی"، "ضد امپریالیسم"، "پیشرفت"، "ناسیونالیسم"، "عظمت جوئی"، "اقتدار منطقه ای"، "تظلم خواهی" و ... هر کدام به گونه ای نه فقط بخشهایی از مردم را بلکه همچنین بخشهایی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی را با این برنامه همراه می کرد؛ از نیروهای طرفدار سرنگونی آن تا "اپوزیسیون درون نظام".

هنوز دشواریها برای رسیدن به یک توافق جامع هسته ای در دو ماهه آتی باقی اند. اما می توان، دستکم امیدوارانه، پرونده هسته ای را به عنوان عاملی مستقیماً تهدیدساز برای هستی و حیات مردم و کشورمان، و البته نه هنوز به عنوان پروژه ای سرمایه سوز، مختومه تلقی کرد و هم از این بابت، از تفاهم حاصله و سپس توافق مبتنی بر آن استقبال کرد. واقعیت این است که وضعی که دو طرف اصلی این پرونده، یعنی آمریکا و ایران، را به مذاکره با هدف دستیابی به توافق کشاند، هنوز همچنان پابرجاست و بلکه حادثه نیز شده است. همین واقعیت منشأ امید و خوش بینی نسبت به حصول توافق میان طرفین است.

اما گوئی مقدر است که جمهوری اسلامی از یک پندار به پنداری دیگر و از یک پروژه خطرناک به پروژه خطرناک دیگری روی آورد و سوق داده شود. برنامه هسته ای جمهوری اسلامی در مقطعی از تحول خود (در دوره احمدی نژاد و نه توسط احمدی نژاد) گرفتار

اما اکنون باید این تفکیک زوده شود. برای این منظور، اگر یکی کردن امت اسلامی که سر به بیش از یک و نیم میلیارد انسان می زند، با ملت ممکن نباشد - چنان که ممکن هم نشد - پس باید به یکی کردن مذهب و ملت جهد کرد.

از این قرار است که سوریه تحت حکومت نیروهای علوی به استان سی و پنجم جمهوری اسلامی تعبیر و مقدم بر خوزستان اعلام می شود و حوثی های زیدی در یمن، که به جهاتی فاصله بیشتری با شیعیان دوازده امامی دارند تا با اهالی سنت، در کنف حمایت جمهوری اسلامی قرار می گیرند. حمایت بیدریغ از شیعیان لبنان هم که جای خود را دارد.

اما آمیزه مورد نظر به این عناصر "سخت افزاری" محدود نیست و صرف نظر از کار مستقیم دستگاه های نظریه پرداز خود حاکمیت، تحت تأثیر خواسته یا ناخواسته و دانسته یا نادانسته این کارگاه منافع ملی سازی، و ای بسا حتی در واکنش نسبت به آن، بخشی از اپوزیسیون نیز در تکمیل "نرم افزاری" آن سهیم می شود تا آنجا که تشیع از ارکان ملت ایران و ناسیونالیسم ایرانی، عامل تشکیل و قوام آن معرفی می شود و "اصولاً روشنفکر ایرانی بدون فرهنگ شیعه بی معنا" می گردد.

هستند "پژوهشگرانی" که پا را از این نیز فراتر نهند، "تنهایی تاریخی استراتژیک" ایران را کشف کنند و نیاز ایران را برای تسلط بر خاورمیانه نتیجه بگیرند و بنویسند که "... ایرانیان، صرف نظر از نوع یا ایدئولوژیکی رژیم شان، مستعد آند که قدرت را به فراسوی قلمرو ایران بسط دهند. از این منظر ایجاد مناسبات استراتژیک با گروه های مبارز شیعی، همچون حوثی ها، ابزاری استراتژیک برای ایران جهت غلبه بر این تنهایی تاریخی استراتژیک بوده است."\*

به این ترتیب متکی بر مفاهیم نامحزر، نامتشخص، کهنه و گاه میلیتاریستی از منافع ملی ما در منطقه، "عمق استراتژیک" ناظر بر این منافع، تنهایی تاریخی استراتژیک ایران، تشیع به عنوان رکن رکن ناسیونالیسم ایرانی و ... مجموعه ای نرم افزاری برای پیشبرد یک سیاست سرمایه سوز و خطر آفرین دیگر در منطقه خاورمیانه فراهم می آید. ایران منافع ملی در منطقه جز صلح ندارد و عرصه "داخلت آن در امور دیگر کشورها" نیز حقوق بشر در محدوده تعریف شده بین المللی است.

\*

<http://nationalinterest.org/feature/why-iran-needs-dominate-the-middle-east-12595>

توهم تبدیل شدن به یک "قدرت هسته ای مجازی" در عین باقی ماندن در ان پی. تی. شد. مفهوم "قدرت هسته ای مجازی" امروزه به دولتهایی اطلاق می شود که اعم از آن که پیشتر بمبی ساخته باشند (افریقای جنوبی) یا نه (ژاپن)، اما از دانش، فن، پول و دیگر زیرساختهای لازم برای ساختن بمب برخوردارند؛ چنان که اگر تصمیم سیاسی برای تولید آن بگیرند، می توانند در مدت کوتاهی بمب بسازند. ژاپن شناخته شده ترین مثال از یک قدرت هسته ای مجازی است. توهم امکان تبدیل شدن به چنین قدرتی، قریب ۴۵ سال پس از عقد پیمان ان. پی. تی. و بیش از ۱۰ سال خیره شدن چشم دنیا به برنامه هسته ای جمهوری اسلامی، هنوز هم در لایه هایی از حاکمیت باقی است، اما خوشبختانه رنگ باخته است. این توهم از درون حاکمیت جمهوری اسلامی مایه گرفت و از بیرون آن به آن دامن زده شد.

تقریباً همزمان با بروز نخستین نشانه ها از رویکرد اخیر به پرونده هسته ای و گشایش کنونی در این پرونده، که اساساً مستلزم کنار گذاشتن توهم گفته شده بود، آمیزه دیگری آغاز به شکل گیری کرده بوده است. آمیزه ای که هر چه پیشتر آمده ایم، شباهت بیشتری به آمیزه پیشگفته یافته است: باز هم مجموعه ای پرتناقض از راست و دروغ، توهم و واقعیت، و ... و ایضا با سمت و سوی پیشبرد "پروژه" ای سرمایه سوز و خطرآفرین.

این بار واقعیتهایی چون شیعه مذهب بودن اکثریت مردم ایران، تقویت موقعیت ایران در منطقه خاصه پس از سقوط صدام حسین در عراق و طالبان در افغانستان، تحولات سوریه و لبنان، تضییق حقوق و سرکوب شیعیان در این جا و آن جا به عنوان اقلیتهای مذهبی، و نیز البته سلطه جوئی فرقه گرای عربستان در منطقه، دستمایه ای را می سازند تا مبتنی بر آن "پروژه" رقابت جمهوری اسلامی با عربستان و تا حدودی ترکیه، رقابتی بر بنیان مذهب، برای تبدیل شدن به قدرت مسلط منطقه ای پیش برده شود.

اما تبدیل شدن به قدرت مسلط منطقه ای مستلزم داشتن "منافع ملی در منطقه" است، پس باید منافع ملی ای در منطقه یافت، برای آن که این منافع رنگ و لعاب میلیتاریستی بگیرند و تحرکات نظامی فرامرزی را توجیه کنند، باید برای آنها "عمق استراتژیک"ی فراسوی حاکمیت ملی تعریف کرد، و برای این "عمق استراتژیک" توضیحی تاریخی یافت. اگر هم چنین توضیحی یافته نشد، باید توضیحی دست و پا نمود.

سیاست صدور انقلاب در سالهای نخست پس از آن، تفکیک صریحی میان امت و ملت داشت و زیر لوای امت اسلامی کار خود را پیش می برد؛ که پیش هم نرفت.



## پایان یک ماراتن و آغاز ماراتنی دیگر "آسیب شناسی تعیین حد اقل مزد کارگران" کاظم فرج الهی

همانطور که پیش از این نیز گفته شد، در دنیای سرمایه داری و نگاه کالایی به نیروی کار، دستمزد کارگر قیمت فروش نیروی کار او در بازار کار است. قیمت کالایی که مانند دیگر کالاها بر پایه ی قیمت تمام شده ی هر کالا و تحت تاثیر قانون عرضه و تقاضا تعیین می شود. در بازار ممکن است قیمت نیروی کار، مانند دیگر کالاها بر حسب کاستی یا فزونی تقاضا برای آن، بسیار کمتر یا بیشتر از قیمت تمام شده آن تعیین بشود (دوباره به این بحث باز می گردیم).

سال ۱۳۹۴ را در شرایطی آغاز کردیم که در آخرین روزهای ۱۳۹۳، شورای عالی کار و در راس آن جناب وزیرکار، با ۱۷ درصد افزایش نسبت به دستمزد سال گذشته، مبلغ ۷۱۲ هزار و ۴۲۵ تومان را برای دستمزد ماهیانه ی سال ۱۳۹۴ کارگران ایران رقم زدند! البته اگر کارگری آن قدر خوش شانس باشد که هم کارفرمایش از قانون کار تبعیت کند و هم تمامی سال گذشته را در همین کارگاه فعلی مشغول کار بوده باشد، مبلغ ۱۱۰ هزار تومان کمک هزینه ی اقلام مصرفی خوار وبار(بن) و ۲۰هزارتومان حق سنوات نیز دریافت می کند. جناب وزیر و مشاوران ایشان در این شورا - وزیر اقتصاد- به خوبی آگاه بودند که در سال ۱۳۹۳ خط فقر مطلق برای یک خانوار ۴ نفره یک میلیون تومان درآمد ماهیانه، میانگین هزینه ی ماهیانه ی یک خانوار شهری در استان تهران ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان و همین میانگین برای کل کشور یک میلیون و ۸۰۰هزار تومان است. جناب وزیر و همکاران شان هرگز به این سوال که بارها از سوی افراد و تریبون های مختلف پرسیده شد پاسخ ندادند که، در سال ۱۳۹۴ یک سرپرست خانوار با درآمد ماهیانه ۸۵۲ هزارتومان چگونه باید بودجه بندی کند تا تمامی هزینه های حداقلی خانواده اش تامین شود؟

در پرداختن به مساله ی دستمزد باید سه مقوله را مورد توجه قرار داد: نوع نگرش به مساله ی دستمزد، چگونگی تعیین دستمزد و چگونگی دفاع از دستمزد عادلانه.

**نگرش به مساله دستمزد می تواند سرمایه دارانه و کالایی باشد.**

در این نگاه، به نیروی کار و کارگر- اعم از کارگر ساده یا متخصص- نه به مثابه پدیده ای انسانی و یک انسان، که به مثابه یک کالا نگریده می شود و صاحب آن یعنی کارگر نیز به مثابه یک ابزار تولید. کارفرما نیز همواره تلاش می کند این "ناکالا" را همچون کالاهای دیگر - ابزار کار، ماشین آلات، مواد اولیه و...- هرچه ارزانتر از بازار خریداری کند و پس

از طی شدن پروسه ی تولید، محصول خود را جهت کسب سود و انباشت هرچه بیشتر، به بالاترین قیمت ممکن به فروش برساند.

نگرش دیگر، نگاه انسانی و جامعه گرایانه است. این دیدگاه بر این باور است که در یک فرآیند کلی، مواد اولیه و ماشین آلات و ابزار به خودی خود نمی توانند محصول و ارزش به وجود آورند. انسان و نیروی کار خلاقه ی انسانی است که با بکارگیری مواد اولیه و ابزار و "خلاقیت" خود ارزش نهایی را تولید می کند، نیروی کار در مالکیت ارزش تولید شده، باید سهمی به سزا داشته باشد. در این نگاه مزد یا دستمزد، مابه ازای پولی ای است که جامعه(دولت و یا کارفرما) به هر فرد کارگر متناسب با کار و خدمتی که وی عرضه می کند، می پردازد. و **حداقل دستمزد یا مزد یک کارگر ساده و بدون هیچ تخصص و سابقه، باید به اندازه ای باشد که زندگی او و خانواده اش را تامین کند به گونه ای که شان و کرامت انسانی او رعایت گردد.** سایر سطوح مزدی نیز، بسته به میزان دانش و تخصص لازم، سختی کار و تجربه و سابقه ی کارگر به نسبت هایی متناسب و منطقی، بالاتر از مزد حداقل تعیین و پرداخت می شود. بحث "طبقه بندی مشاغل" و تدوین و اجرای ساز و کاری مناسب و منطقی برای تعیین دستمزد مشاغل گوناگون در این راستاست که معنی و مفهوم و ضرورت پیدا می کند. در نگرش انسانی و اجتماعی، این نکته همیشه لحاظ می گردد که کارگر - ساده یا در هر سطحی از تخصص- **باید بتواند به تدریج و متناسب با افزایش سابقه و تجربه و تخصص خود، سطح زندگی و بهره مندی اش از نعمات و رفاهیات را افزایش دهد.** ماده ی ۴۱ قانون کار و بند های آن به مقدار زیادی متاثر از این دیدگاه و مفاهیم آن تدوین شده است؛ که البته از بدو تصویب تا کنون هرگز حتا به طور نسبی هم رعایت نشده است.

**شیوه ی تعیین دستمزد و دفاع از دستمزد- تجربه های جهانی**

در دنیای سرمایه داری و ساختارهای موجود دیدگاه حاکم بر روابط کار، تدوین حقوق کار و برخورد به مساله ی دستمزد، به هر شکل و در کلیت خود، دیدگاهی کالایی است. در این دیدگاه، در راستای کسب هرچه بیشتر سود و انباشت، تمایل کلی و تلاش کارفرمایان بر این است که: "نسبت دستمزد و هزینه های پرسنلی به قیمت تمام شده ی محصول" هرچه بیشتر کاهش یابد، یعنی سطح دستمزدها را تا جایی که

می توانند پایین نگه دارند. اما رشد آگاهی و سازمان یافتگی جنبش جهانی طبقه ی کارگر نیز در دوره های مختلف دستاوردهایی داشته و دولت ها و کارفرمایان را در اینجا و آنجا به عقب نشینی ها و دادن امتیازهایی چند به کارگران مجبور کرده است. ایجاد تشکل هایی چون سندیکاها و اتحادیه ها، فدراسیون و کنفدراسیون های کارگری در سطوح منطقه ای و سراسری و بین المللی، رسیدن به ضرورت وجود و ایجاد سازمان بین المللی کار و تصویب کنوانسیون هایی برای به رسمیت شناختن و حمایت از حقوق کارگران و بالاخره فراهم آوردن شرایطی که سیستم سرمایه داری به دولت های رفاه تن بدهد، همگی دستاوردهای جنبش جهانی کارگران و مبارزات آن هاست.

در تمامی دوران سرمایه داری بحث دستمزد و تعیین سطوح مختلف مزدی همواره مورد چالش و اختلاف بین نهادهای طبقه ی کارگر از یک سو و اتحادیه های کارفرمایان و دولت ها از دیگر سوی دیگر بوده است. و همیشه هم سطح دستمزد و میزان افزایش آن در پی مذاکرات یا چانه زنی های نمایندگان کارگران (تشکل های کارگری\* چون سندیکا و اتحادیه های محلی و منطقه ای و سراسری) و کارفرمایان(سازمان ها و تشکل های کارفرمایی) به دست آمده است. در جنبش کارگری هرگاه کارفرمایان و نهاد های طبقاتی آن ها از پذیرش خواسته ها و مطالبات کارگران خود داری کرده و مذاکرات به نتیجه نرسیده است کار به اعتصاب و توقف تولید و انواع مختلف اعتراض های کارگری کشیده شده و گاه با دخالت پلیس و نیروهای سرکوب و اعمال خشونت و دستگیری و... توأم بوده است. اما در نهایت - هرچند ممکن است با تحمل هزینه هایی- با میانجیگری سیستم های قضایی و دادگاه های خاص، در سطوح مختلف به توافق هایی دست یافته اند که متاثر از توازن قوا و شرایط موجود بوده است. در تمامی موارد نقطه ی قوت و پشتوانه یا بالعکس ضعف نمایندگان کارگری مذاکره کننده، میزان پشتیبانی و حمایت و سازمان یافتگی بدنه ی کارگری تشکل ها و تکیه رهبران به این بدنه بوده است. تاریخ جنبش کارگری مملو از پیروزی و شکست هایی در مراحل مختلف مبارزه است که همگی ریشه در بود و نبود سازمان یافتگی و حمایت بدنه و همچنین میزان آگاهی، پختگی و درایت نمایندگان مذاکره کننده داشته است؛ و متأسفانه این تاریخ مواردی از خیانت و خریداری شدن نمایندگان کارگری در اثر تهدید و تطمیع نهاد های قدرت و کارفرمایان را نیز در دل خود دارد. ساز و کار صحیح نظارت و دموکراسی درونی تشکل ها به مقدار زیادی می تواند از این موارد انحرافی پیشگیری کند. ...

ادامه در صفحه ۵

## پایان یک ماراتن ... ادامه از صفحه ۴

### شیوه ی تعیین مزد و دفاع از آن - تجربه های ایران

در ایران و به ویژه بعد از انقلاب ۱۳۵۷، همیشه وزارت کار(دولت) در تعیین حداقل مزد و میزان افزایش سایر سطوح مزدی نقش مهم و اساسی داشته است. تا پیش از تصویب و اجرای قانون کار در سال ۱۳۶۹، میزان افزایش مزد کارگران بدون هیچ ضابطه ی تعریف شده ای و بر اساس تشخیص زمان و موقعیت، توسط وزیرکار- یا شورای انقلاب و هیات وزیران- تعیین می شد و کارگران در آن نقشی نداشتند. سرانجام در این سال مجمع تشخیص مصلحت نظام مجموعه ی تکه پاره شده ای را تحت نام "قانون کار" تصویب و ابلاغ کرد. **ماده ی ۴۱** این قانون شیوه ی تعیین حداقل مزد را در دو بند بیان و شورای عالی کار را مسئول محاسبه و اجرای آن معرفی می کند.

**ماده ی ۱۶۷** این قانون ترکیب اعضای شورای عالی کار را براساس اصل موهوم سه جانبه گزایی، معین می کند: سه گروه سه نفره ی نمایندگان کارگری، کارفرمایی و دولتی اعضای این شورا را تشکیل می دهند. سه عضو کارگری این شورا برگزیدگان فقط یکی از سه تشکل کارگری رسمی یعنی کانون عالی شوراهای اسلامی کار هستند؛ برگزیدگان دیگر تشکل ها در صورت حضور در نشست های شورا فقط سمت مشاور دارند و فاقد حق رای هستند. بدون درنظر گرفتن نداشتن استقلال، و وابستگی هر سه تشکل کارگری رسمی موجود وایدئولوژیک بودن یکی از آن ها، نفس این که قانون، ازانبوه کارگران عضو دو تشکل دیگر، حق داشتن نماینده را سلب کرده است نادرستی این قانون و لزوم تغییر آن را اثبات می کند.

**فصل ششم** قانون کار به تشکل های کارگری و کارفرمایی اختصاص دارد. آیین نامه های اجرایی این فصل بر خلاف کنوانسیون های بنیادین ۹۸ و ۸۷ سازمان بین المللی کاربه گونه ای تدوین شده است که با دخالت و آمریت نمایندگان وزارت کار(دولت) در تنظیم اساسنامه، برگزاری مجامع عمومی و انتخاب هیات مدیره ی این تشکل ها، عملاً استقلال و پویایی این نوع تشکل ها از میان رفته و تبدیل به تشکل های بی اراده، وابسته، مطیع و بله قربان گو می شوند. طنز تلخ قضیه اینجاست که با وجود این تخلف آشکار و مدت دار دولت و وزارت کار از مقررات این سازمان، دوسال است که هیات نمایندگی دولت جمهوری اسلامی ایران در هیات رئیسه این سازمان قرار گرفته و جناب وزیر کار ریاست دوره ای مجمع سازمان بین المللی کار را عهده دار هستند. همانطور که در بالا گفته شد شورای عالی کار ظاهراً تبلور سه جانبه گزایی است. اما بدون نظرداشتن به این که

شمار زیادی از مسئولان بلند پایه دولت خود از فعالان کلان عرصه ی اقتصاد هستند، دولت خود کارفرمایی بزرگ است و نمایندگان دولت در این شورا نمی توانند بی طرف بوده و منافع کارفرمایی دولت را در نظر نگیرند؛ و نقش میانجی کارگران و کارفرمایان را داشته باشند. بر اساس آیین نامه ی قبلی این شورا، حضور و رای هر سه گروه واز جمله گروه کارگری برای رسمیت یافتن جلسه و تصمیمی گیری الزامی بود. اما در دور دوم دولت احمدی نژاد، هیات وزیران آیین نامه ی این شورا را به این ترتیب تغییر داد:

**الف)** تعداد نمایندگان دولت از ۳ به ۵ نفر افزایش یافت.

**ب)** حضور و رای نمایندگان هر سه گروه برای رسمیت یافتن جلسه و اتخاذ تصمیم دیگر ضروری نیست و اکثریت نسبی تعداد آرا کفایت می کند.

به این ترتیب حتی اگر هر سه نماینده کارگری در جلسه حضور نداشته باشند و یا رای منفی بدهند باز هم نشست شورای عالی کار رسمیت و مصوبات آن ضمانت اجرایی دارد. با این تغییر آن سه جانبه گزایی کنذایی ادعایی هم دیگر موضوعیت ندارد.

سه نفر نماینده ی کارگری حاضر در شورا برگزیده ی تشکلی هستند که همانطورکه در بالا هم گفته شد بطور عمده (بدون نظر داشت به اشخاص منفردی که شخصا با صداقت و مستقل هستند ولی در این مجموعه نمی توانند موثر باشند) فاقد استقلال رای و وابسته هستند. گروه نمایندگان دولتی و کارفرمایی هم که منافع و اهداف گروه خود را پیگیری می کنند. با این ترتیب تکلیف رعایت عدالت، شان و کرامت انسانی و حقوق اجتماعی کارگران در نشست تعیین دستمزد این شورا کاملاً معلوم و مشخص است. در چنین ترکیبی که گروه های نمایندگان کارفرمایی و دولتی دست بالا را دارند آشکار است که بند دوم ماده ۴۱ قانون که تاکید دارد: "حداقل مزد باید به اندازه ای باشد که زندگی یک خانواده را تامین کند" هرگز رعایت نشده و نخواهد شد.

### آیا وزیران کار تمامی ۲۵ سال گذشته به عنوان رئیس شورای عالی کار از این ماده قانون تخلف نکرده و نباید پاسخگو باشند؟

تاسف بارتر این که نمایندگان کارگری حاضر در نشست شورا در حالی که قبل از شرکت در این جلسه، بارها در مصاحبه ها و نشست ها تاکید کرده بودند که به افزایش کمتر از ۲۵ درصد رای نداده و جلسه را ترک خواهند کرد. اما در بزنگاه رای دادن و تصمیم گیری، گفته ها و تعهدات خود را کناری نهاده به افزایش ۱۷ درصدی رای مثبت دادند. نام این عمل چه می تواند باشد؟ این در حالی اتفاق افتاد که طبق گزارش ها و اخبار مندرج در سایت ایلنا فقط در نیمه ی دوم اسفند ماه، طومار امضا و نامه های

حمایتی دست کم ۱۲ نهاد و تشکل کارگری استانی و منطقه ای با بیش از صد ها هزارعضو و امضا در حمایت و پشتیبانی از تصمیم و فاطمیت نمایندگان شان در شورای عالی کار و در ایستادگی بر افزایش ۲۵ درصدی مزد ها موجود است. آیا با امضای مصوبه ی ۱۷ درصدی شورا، به این حمایت و پشتیبانی ها خیانت نشد؟ موکلان این نمایندگان به آنان ماموریت و اختیار داده بودند که فقط مصوبه ۲۵ درصدی را تأیید و امضا کنند و لاغیراً اینان حتا براساس قول ها و وعده های خودشان، اجازه نداشتند بر اساس تشخیص و تحلیل فردی عمل کنند. این عمل نمایندگان خلاف اصول رفتار تشکیلاتی است. چنین ماموریت و اجازه ای نداشتند.

به هر حال تجربه افزایش مزد ۱۳۹۴ برای چندمین بار(شاید بیش از ۱۰ بار) به کارگران نشان داد برای رسیدن به دستمزد عادلانه و منطقی تغییر آیین نامه ها و قوانینی که در بالا به آن ها اشاره شد ضروری و بلکه گریز ناپذیر است. نشان داد برای اعمال این تغییرات و رسیدن به مزد عادلانه به تشکل های مستقل و قدرتمندی نیاز است که در آن ها نمایندگان واقعی کارگران که فقط به کارگران منحصر هستند، حضور داشته باشند . نشان داد که به تشکل های وابسته و نا مستقل نمی توان اعتماد کرد. برگزیدگان این تشکل ها یا شجاعت کافی ندارند و یا به جای تعهد به موکلان خود، وامدار نهاد های دیگری هستند.

منبع: وبلاگ کار در ایران

### بولتن کارگری شماره ۷۹

تحلیل هفته : هفته کارگر؛ نمایشی عوام فریبانه برای پامال کردن روز کارگر

از تجارب دیگران: تشکل های

کارگری در پاکستان - بدون هیچ

نقشی در روند سیاسی

اخبار خارجی: اعلامیه کنفدراسیون

بین المللی اتحادیه های کارگری به

مناسبت روز اول ماه می ۲۰۱۵

اتحادیه ی اروپا: بحران مهاجران -

اروپای شمالی وظیفه ی سنگین تری

به عهده دارد

کارگران ایران: تحول در سازماندهی

وانسجام

- اعتراض های کارگران

- پنجمین روز اعتصاب کارگران نورد

لوله صفا

و ...

[www.kar-online.com](http://www.kar-online.com)

## هفته کارگر؛ نمایشی عوام فریبانه برای پایمال کردن روز کارگر صادق کار

جایی که به یاد دارم، هر سال کارگران در محلی همایش‌های خود را برگزار می‌کنند و به شکل رسمی و قانونمند مطالبات خود را بیان می‌کنند، اما تاکنون وزارت کشور گزارشی در مورد تجمعاتی به غیر از این به هیات دولت نداده است، در این مورد از آقای رحمانی فضلی وزیر کشور سوال خواهم کرد. و این دوپهلوكویی یک مقام دولتی، این طن را که دولت تمایلی به راهپیمایی کارگران ندارد، تقویت می‌کند. از این‌ها گذشته، با وجود این همه اعتصاب و اعتراض کارگری که هم‌اکنون جریان دارد و نشانه‌ی سلب اعتماد کارگران و سایر مزدبگیران از دولت است، بسیار بعید است که وزارت کشور حتی به خانه‌ی کارگر اجازه‌ی راهپیمایی خیابانی بدهد.

**با وجود این همه اعتصاب و اعتراض کارگری که هم‌اکنون جریان دارد و نشانه‌ی سلب اعتماد کارگران و سایر مزدبگیران از دولت است، بسیار بعید است که وزارت کشور حتی به خانه‌ی کارگر اجازه‌ی راهپیمایی خیابانی بدهد**

سپردن غیر متعارف مسئولیت مراسم دولتی روز کارگر به قائممقام وزیر کار نیز گویای آن است که دولت قصد چنین ریسکی را ندارد. آثار این نگرانی را به وضوح در موضع‌گیری علی‌رضا محبوب دبیرکل «خانه‌ی کارگر» که تحت عنوان «دبیرکل خانه‌ی کارگر برنامه‌های گرامی‌داشت هفته‌ی کارگر را تشریح کرد»، بازتاب یافت، می‌توان شناسایی کرد. او در مصاحبه با «ایلنا» محافظه‌کارانه‌تر از گذشته برخورد کرد. رییس فراکسیون کارگری مجلس شورای اسلامی که در این مصاحبه سعی کرد کارگران مهاجر را عامل بیکاری کارگران ساختمانی جا بزند و سمت نارضایتی کارگران از دولت را بخشاً به کانال انحرافی هدایت کند، در بخشی از سخنان خود گفت: «به واسطه‌ی سهل‌گیری‌هایی که در رابطه با حضور اتباع غیر ایرانی فاقد مجوز در ایران صورت گرفته است، اکنون سال‌هاست که شمار قابل توجهی از این افراد خواسته و ناخواسته باعث برهم خوردن رابطه‌ی عرضه و تقاضا در بازار کار شده‌اند». محبوب در همین مصاحبه در مورد نقش وزیر کار در جلوگیری از افزایش مناسب دستمزد آشکارا دروغ گفت و خلاف گزارش‌های منتشره، گناه را تنها به گردن کارفرمایان انداخت و یادش رفت که رفقای خودش رسماً نوشتند که کارفرمایان در نهایت به وزیر کار وکالت دادند که از طرف آنان با کارگران مذاکره کند. او تلویحاً محاکمات فعالین کارگری را تایید نمود و گفت: ...

ادامه در صفحه ۱۵

شعارهای رسمی، مطالبات واقعی‌شان را فریاد کردند، راهپیمایی خانه‌ی کارگر منوط به اجازه‌ی وزارت کشور شد. و روز کارگر به خاطر نگرانی از افتادن کنترل جمعیت به دست مخالفین، معمولاً در فضاهای بسته و تحت کنترل نیروهای امنیتی انجام می‌گرفت. محتوای قطعنامه‌ها هم معمولاً، تا زمان خاتمی و آغاز رانده شدن تدریجی خانه‌ی کارگر از قدرت، مشابه و مملو از تمنا و دعا و ثنای سران نظام بود. از آن به بعد اما لحن قطعنامه‌ها شروع به تغییر کرد و اندکی حالت صنفی پیدا کرد. امسال اما، حتی اجازه‌ی اعلام برنامه‌ی مراسم هفته‌ی کارگر نیز از خانه‌ی کارگر سلب شد و قائممقام وزارت کار اعلام آن را به عهده گرفت و تنها وظیفه‌ی تشریح برنامه به عهده‌ی محبوب قرار گرفت. بنا به گزارش «ایلنا»، ابوالحسن فیروزآبادی، قائممقام وزیر کار، روز اول اردیبهشت در یک نشست مطبوعاتی برنامه‌ی هفته‌ی کارگر امسال را برای خبرنگاران اعلام کرد. به گفته‌ی این مقام دولتی، هفته‌ی کارگر از ۵ اردیبهشت با رفتن مسئولین دولتی و «نمایندگان تشکلهای کارگری» به مرقد خمینی و تجدید بیعت و زیارت آغاز می‌شود. بیعت با شهدا، ملاقات وزیر کار با علمای قم برای گرفتن رهنمود از علما، ملاقات سرزده‌ی وزیر کار از دو واحد کارگری، ملاقات با رهبری و چند اقدام دیگر از این قبیل، جزو این برنامه‌ها هستند.

**امسال اما، حتی اجازه‌ی اعلام برنامه‌ی مراسم هفته‌ی کارگر نیز از خانه‌ی کارگر سلب شد و قائممقام وزارت کار اعلام آن را به عهده گرفت و تنها وظیفه‌ی تشریح برنامه به عهده‌ی محبوب قرار گرفت**

اما مضحک‌تر و بی‌مسامرت از همه‌ی این اقدامات، اعلام روز دوشنبه هفت اردیبهشت به عنوان «روز فرهنگ، امید و نشاط» است. با این همه فقر و فلاکتی که به کارگر تحمیل کرده‌اند و با این همه نارضایتی و اعتصابی که سراسر کشور را فراگرفته و بانگ «ما گرسنه‌ایم» کارگرانی که ماه‌هاست حقوق نگرفته‌اند، ازهر سوی مملکت بلند است، اعلام «روز نشاط»، چیزی جز ردالت و بی‌شرمی نیست. قائم مقام وزارت کار، بعد از تشریح این همه تشریفات که هیچ‌کدام ربطی به کارگر و حقوق کارگر ندارد و مصادف ضرب‌المثل «آفتابه و لگن هفت دست، شام و نهار هیچ» است، در این باره که بالاخره اجازه‌ی راهپیمایی به کارگردان داده خواهد شد یا خیر، کلامی نمی‌گوید! اما از طرف دیگر، سخن‌گوی دولت در رابطه با دادن یا ندادن اجازه‌ی راهپیمایی به کارگران در ماه می امسال گفته است: «تا

فشار کارگران و نیروهای چپ و ترقی‌خواه برای قانونی کردن روز جهانی کارگر، و تعطیل کردن این روز و انجام راهپیمایی‌های میلیونی روز کارگر در سال‌های نخست انقلاب، سرانجام مؤثر واقع شدند و حکومت را بر آن داشت تا علی‌الحساب این مطالبه را بپذیرد و آن را در قانون کار ملحوظ کند. البته خواست کارگران تعطیل عمومی این روز بود، ولی حکومت آن هم به سختی- تنها با تعطیلی کارگران در روز کارگر موافقت کرد و عملاً کارمندان و کارکنان ادارات و مؤسسات را که جزء مزدبگیران هستند از شمول این قانون مستثنی نمود. قصد از این ترفند، ایجاد جدایی میان کارگران پدی و فکری و تضعیف همبستگی جنبش مزدبگیران بود.

**حتی اگر روز کارگر قانونی هم نبود، چون حق است، کارگران حق دارند تجمع و تظاهرات کنند و مطالبات‌شان را مطرح و برای دست یافتن به آنها تلاش کنند**

با این وصف اما چون حکومت مایل به رعایت همین قانون هم نبود، در صدد بر آمد مانع برگزاری با محتوای این روز توسط کارگران شود. ولی در آن زمان چون جنگ هشت ساله در جریان بود و حکومت هم به کشاندن کارگران به جبهه‌ها و تداوم تولید و حفظ آرامش در واحدهای تولیدی نیاز داشت، مزورانه کوشید با حفظ ظاهر، هم این روز را از محتوا خالی کند و هم با کمک خانه‌ی کارگر وابسته به خودش، از مراسم روز کارگر علیه حق و حقوق کارگر و در جهت منافع و امیال حکومت بهره بگیرد. با این ترفند پلید، «هفته‌ی کارگر» به جای «روز کارگر» نشانده شد تا به جای یک روز، هفت روز از کارگر سوءاستفاده شود و ضمناً چنین تبلیغ کنند که گویا روز و حقوق کارگر نزد حکومت اسلامی چنان اهمیت دارد که به جای یک روز مرسوم در دنیا، در ایران هفت روز برای کارگر مراسم می‌گیرند! از این رو همه ساله تنها به خانه‌ی کارگر، اجازه داده می‌شد تا با اعلام هفته‌ی کارگر، منظور حکومت را برآورده کنند. زیارت قبر اهل قبور، دیدار با رهبری، «بیعت با آرمان‌های، امام راحل» انتخاب کارگر نمونه و کارهایی از این دست جزء مراسم‌های همیشگی هفته‌ی کارگر توسط ایادی حکومت بود و هنوز نیز چنان که در مصاحبه‌ی قائممقام وزیر کار آمده، تغییر چندانی نکرده است. از سال ۸۰ به بعد، پس از آن که کنترل تجمعات خیابانی چند بار از دست خانه کارگری‌ها خارج شد و کارگران به جای

**علیه تعرض به حقوق کار، علیه استبداد و بی‌عدالتی متحد شویم!**

## دخالت خارجی در امور یمن محکوم است

### سهراب مشیری



یادداشت سیاسی کار - آنلاین

آمریکا می افزاید رژیم یمن تا آن هنگام (یعنی پنج سال پیش) توانسته است ادعای دخالت جمهوری اسلامی و حزب الله لبنان در قیام حوثی ها را ثابت کند. سفیر آمریکا می نویسد یک کشتی توقیف شده در دریای سرخ، بر خلاف ادعای دولت وقت یمن حاوی اسلحه ادعایی ارسالی جمهوری اسلامی به یمن نبوده است.

با این حال، اکنون حمایت جمهوری اسلامی از حوثی ها کمابیش آشکار است. سخنان فرماندهان نظامی ایران و تبلیغات نیروهای افراطی جمهوری اسلامی طن قوی را ایجاد کرده است که حمایت تهران از حوثی ها از پشتیبانی صرفا سیاسی فراتر رفته است. در حال حاضر، این امر که کدام رژیم - عربستان یا ایران - در دخالت در یمن پیشدستی کرده است، دیگر یک جنبه فرعی بحران است.

قربانیان اصلی دخالت عربستان و جمهوری اسلامی در یمن، مردم این کشورند. اما این جنگ تهدیدی برای کل منطقه نیز محسوب می شود. اگر جامعه بین المللی، عربستان و جمهوری اسلامی را وادار به رعایت حق حاکمیت دیگر کشورها نکند، بیم آن می رود که رقابت این دو به فجایع دیگری در سایر کشورها بیانجامد. قدرتهای بزرگ جهانی تاکنون نقشی منفی در جنگ های نیابتی ریاض و تهران داشته اند.

دولت اوباما از تجاوز آشکار ارتش عربستان سعودی به یمن حمایت کرده است. این پشتیبانی، در تضاد با ادعای آمریکا مبنی بر تلاش برای برقراری صلح و امنیت در خاورمیانه است. برای ایالات متحده اتحادش با رژیم ارتجاعی، مستبد و متجاوز عربستان مهم تر از آرامش در خاورمیانه است.

**قربانیان اصلی دخالت عربستان و جمهوری اسلامی در یمن، مردم این کشورند. اما این جنگ تهدیدی برای کل منطقه نیز محسوب می شود**

از سوی دیگر، تهدید ابلهانه به «انفجار ترقه در ریاض»، آن هم در ادامه سخنانی درباره آماده شدن نیروهای مسلح ایران برای «جنگ های نیابتی»، درست همان بهانه ای را به ریاض و واشنگتن می دهد که بدان نیاز دارند. چنین سخنانی، اظهارات و فعالیت های وزارت خارجه جمهوری اسلامی و از جمله طرح اخیر جواد ظریف برای حل بحران یمن را بی اعتبار می کند. اصولا دولتی که خود به عنوان یک طرف دعوا شناخته شده است، از نظر هر کس که بکوشد در این جنگ بی طرف بماند و برای پایان دادن به آن بکوشد، میانجی قابل اعتمادی نیست. دولتی که فرماندهان نظامی اش با افتخار از آماده شدن برای جنگ نیابتی و از ترقه بازی در پایتخت کشوری دیگر سخن می گویند، ...

ادامه در صفحه ۱۶

دخالت جمهوری اسلامی در این کشور توجیه کند. در چنین شرایطی، عقل سلیم حکم می کرد که صرفنظر از سابقه دخالت جمهوری اسلامی در یمن، مقامات تهران بگویند این عربستان است که رسماً به یک کشور دیگر حمله کرده است، و بیافزایند که هیچ کس به نیابت از سوی ایران در یمن نمی جنگد. اما عقل سلیم در جمهوری اسلامی کالای کمیابی است. یک مقام نظامی مصاحبه می کند و رسماً می گوید که ماشین جنگی رژیم برای «جنگ های نیابتی» آماده می شود. این فرد شاید گمان کرده است رجزخوانی هایش «دشمن» را می ترساند، شاید هم روی سخنش با سیاهی لشکر داخلی است که نتایج مذاکرات اتمی را شکست خود می بیند و به تقویت روحیه از طریق این گزافه گویی ها نیاز دارد.

**یک سند منتشرشده از سوی ویکی لیکس نشان می دهد که آمریکا از حداقل پنج سال پیش در جریان دخالت عربستان در یمن بوده است**

خوبستن داری از دیگر کالاهای کمیاب در جمهوری اسلامی است. واقعیت این است که ریشه اصلی درگیری در یمن، شرایط داخلی این کشور است. در یمن نیز مانند بسیاری از دیگر کشورهای منطقه، جنگ قدرت شکافهای قومی و مذهبی را عمیق تر کرده است. اقلیتی از مردم یمن اهل تشیع اند. بخش اعظم این اقلیت پیرو فرقه زیدی یعنی پنج امامی اند. جمهوری اسلامی در سالهای اخیر علیرغم وابستگی اکثریت شیعیان یمن به فرقه ای متفاوت از مذهب رسمی جمهوری اسلامی، از شیعیان یمن حمایت کرده است. قابل تصور است که دخالت تهران در یک کشور همسایه عربستان، به تلافی حمایت عربستان از شورشیان اهل تسنن سوریه صورت گرفته باشد. عربستان به پشت گرمی آمریکا نیازی نمی بیند دخالتهای خود در کشورهای دیگر را پنهان کند و اکنون رسماً درگیر جنگ یمن شده است.

یک سند منتشرشده از سوی ویکی لیکس نشان می دهد که آمریکا از حداقل پنج سال پیش در جریان دخالت عربستان در یمن بوده است. این سند، گزارشی سری مورخ نوامبر ۲۰۰۹ از سفیر آمریکا در عربستان است. در این گزارش آمده است عربستان مستقیماً در جنگ داخلی یمن دخالت می کند. گزارش مزبور، هدف عربستان را کمک به علی عبدالله صالح رئیس جمهوری وقت یمن برای ریشه کن کردن جنبش حوثی ها نامیده است. سفیر

جنگ داخلی یمن تبدیل به بحران منطقه ای شده است. در هفته های اخیر ارتش عربستان سعودی بارها یمن را بمباران کرده است. فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی گفته است «دشمن به تاکتیک جنگ نیابتی روی آورده است». وی افزوده است «ما هم خود را برای فضای جنگ های نیابتی آماده می کنیم». این مقام نظامی ایران همچنین گفته است: «تاکتیک های جنگ ناهم تراز را نیز تمرین می کنیم». در ادامه سخنان وی آمده است: «ما نیز به تحرک و جابجایی با سرعت بالا نیازمندیم و در رزمایش جنوب غرب کشور در اسفند سال گذشته که بنابر دلایلی رسانه ای نشد تاکتیک جابجایی سریع نیروها را دنبال کردیم». این فرمانده به پیش بینی خود درباره شکست عربستان در جنگ یمن، این جمله را افزوده است: «وای به حال روزی که چند ترقه در ریاض شلیک شود».

**دولتی که فرماندهان نظامی اش با افتخار از آماده شدن برای جنگ نیابتی و از ترقه بازی در پایتخت کشوری دیگر سخن می گویند، هر قدر هم که وزیر خارجه اش بکوشد با ارائه طرح آتش بس در یمن ژست صلح طلبانه بگیرد، به عنوان یک دولت مسئول و طرفدار آرامش شناخته نمی شود**

برخی اصطلاحات که بار منفی دارند از سوی مقامات جمهوری اسلامی برای توصیف سیاستهای خود آنها به کار می روند. در مورد اصطلاح «صدور انقلاب» چنین شد. مقامات جمهوری اسلامی در سالهای نخست پس از رسیدن به قدرت، بدون این که به تبعات اعتراف به «صدور انقلاب» ببینند، اعلام کردند می خواهند انقلاب اسلامی را صادر کنند. این گونه تبلیغات در آستانه حمله عراق به ایران، موضع دیپلماتیک ایران را بسیار تضعیف کرد و در باز گذاشته شدن دست صدام حسین از سوی جامعه بین المللی برای حمله به ایران، بی تاثیر نبود. اکنون نوبت «جنگ نیابتی» است. جنگ نیابتی یعنی تبدیل کشورهای ثالث به میدان جنگ میان دو کشور. عربستان سعودی و جمهوری اسلامی متهم اند که یمن را به صحنه جنگ نیابتی و عرصه رقابت برای سلطه منطقه ای تبدیل کرده اند. عربستان سعودی، می کوشد دخالت جنایت بار خود در یمن را به بهانه

**«جهانی دیگر، جهانی بهتر» ممکن است، اگر متحداً تلاش کنیم**

## قطعه‌نامه سیاسی کنگره چهاردهم پیرامون مسائل کارگری

\* عدم افزایش دستمزد کارگران به تناسب رشد هزینه‌های زندگی در دو دهه گذشته، موجب معضلات بسیاری برای کارگران و زحمتکشان کشور شده است. از جمله کاهش فزاینده قدرت خرید، بدتر شدن مداوم وضعیت معیشتی و رفاهی خانوارهای کارگری، رواج بی‌سابقه سوءتغذیه و بیماری‌های ناشی از آن، بازماندن فرزندان گروهی از آن‌ها از تحصیل و تنزل منزلت اجتماعی‌شان. این واقعیت با تشدید سرکوب فعالیت‌های سندیکایی، از میان برداشتن امنیت شغلی کارگران از طریق رواج قراردادهای موقت و استفاده از شرکت‌های پیمانکاری، حذف قوانین رفاهی، خارج کردن اکثریت کارگران از شمول قانون کار و پیمان‌سازی حقوق حقه کارگران همراه بوده است. هدف از این اقدامات ارزان نگاه داشتن نیروی کار و از بین بردن امکان و حق اعتراض کارگران، توسط دولت‌ها با همدستی کارفرمایان بوده است.

\* وعده افزایش دستمزد متناسب با نرخ واقعی تورم و اجرای مقابله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار و ایجاد فضا برای فعالیت نهادهای مدنی و تشکل‌ها و عدم دخالت در فعالیت آن‌ها از جمله وعده‌های روحانی و علی‌ریبعی، وزیر کار دولت او، در جریان انتخابات و پس از آن بوده‌اند. اما آن‌ها خلاف قانون کار و وعده‌هایی که داده‌اند، عمل کرده و سیاست‌های ضدکارگری دولت احمدی نژاد را هم‌چنان پی می‌گیرند. شورای عالی کار، تحت تسلط دولت و کارفرمایان، در سال گذشته بر خلاف قانون و وعده روحانی، دستمزد سالانه کارگران را ۱۰ درصد کمتر از نرخ رسمی تورم اضافه کرد. به این ترتیب این شورا شکاف ژرفی را که طی ۲۰ سال گذشته بین هزینه‌ها و دستمزدها بوجود آمده بود، ژرفتر کرد. در پایان سال گذشته نیز حقوق کارکنان دولت تنها ۱۴ درصد و دستمزد کارگران را ۱۷ درصد افزایش دادند. این در حالی است که دستمزدهای زیر خط فقر و گرانی بسیاری از کالاهای اساسی مانند نان، آن چنان عرضه را بر اکثریت قریب به اتفاق کارگران و مزدبگیران تنگ کرده که موج بی‌سابقه‌ای از اعتراض و اعتصاب برای افزایش دستمزد سراسر کشور را در بر گرفته است.

\* عملکرد ضدکارگری دولت روحانی، حکایت از تداوم سیاست‌های ضدکارگری گذشته رژیم، از میان برداشتن باقی‌مانده قوانین رفاهی و تثبیت و قانونی کردن همه آن اقداماتی دارد که دولت‌های پیشین بخاطر مقاومت کارگران و مزدبگیران موفق به قانونی کردن آنها نشده‌اند. کنگره نسبت به پیامدهای ناگوار کاهش مداوم کاهش قدرت خرید حقوق کارگران و مزدبگیران هشدار می‌دهد، سیاست‌های ضدکارگری همراه با خلف وعده‌های روحانی و علی‌ریبعی وزیر کار دولت یازدهم را محکوم می‌کند و هم‌زمان و همراه با کارگران، معلمان، پرستاران و سایر مزدبگیران خواهان افزایش دستمزد و حقوق کارگران پدی و فکری متناسب با هزینه‌های واقعی زندگی است. کنگره خواهان اجرای وعده‌های انتخاباتی روحانی و وزیر کار در رابطه با کارگران و مزدبگیران است.

\* افزایش دستمزد، رفع تبعیض، تامین حق تشکل و اعتصاب، حذف شرکت‌های پیمانکاری، لغو قراردادهای موقت کار در مشاغلی که خصلت مستمر دارند، توقف حذف قوانین حمایتی و اجتماعی، پایان دادن به تعدیل خدمات سازمان تامین اجتماعی و بیمه‌ای، خاتمه دادن به سوءاستفاده‌های دولت از سرمایه‌ها و امکانات متعلق به سازمان تامین اجتماعی، خواست کارگران است. کنگره از سازمانیابی کارگران و مزدبگیران در تشکل‌های مستقل کارگری و از مبارزات آن‌ها برای نیل به مطالبات‌شان حمایت می‌کند. ما تداوم اعتراضات و اعتصابات و تشکیل سندیکاها و دیگر اشکال تشکل‌های مستقل کارگری را موثرترین راه توقف و تغییر در رویکردهای ضدکارگری دولت می‌دانیم و بهمین جهت از کارگران و عموم مزدبگیران می‌خواهیم که مبارزات‌شان را تا رسیدن به خواسته‌های حق طلبانه‌شان ادامه دهند. ما به ویژه تلاش‌های تبعیض‌آمیز منجرین علیه زنان را که با هدف راندن زنان از بازار کار صورت می‌گیرد محکوم و از مبارزه و مقاومت دلیرانه زنان دفاع می‌کنیم.

\* بازداشت فعالین کارگری و سازمان‌گران اعتصابات کارگری و اخراج و تهدید آنان در سال گذشته افزایش یافت. ما این اقدامات را غیرقانونی، مغایر با حقوق تشکل‌یابی و حق شهروندی کارگران می‌دانیم و محکوم می‌کنیم. ما خواهان لغو کلیه احکام ظالمانه، آزادی کلیه کارگران زندانی و بازگشت به کار آنها و رعایت حقوق سندیکایی کارگران هستیم.

\* جلوگیری از فعالیت‌های سندیکایی کارگران و پیگرد فعالین صنفی کارگری در شرایطی صورت می‌گیرد که فعالیت اتحادیه‌ها و سندیکاها کارفرمائی به رسمیت شناخته شده و تشکل‌های کارفرمائی برای تامین منافع خود فعالیت و در تصمیم‌سازی‌های دولت نقش ایفاء می‌کنند. ما این رفتار را یک جانبه، تبعیض آمیز، مغایر با حقوق شهروندی و عدالت و کنوانسیون‌های سازمان بین‌المللی کار می‌دانیم و خواهان پایان دادن به آن هستیم.

### حسین نعمتی، رزمنده توده‌ای و سندیکالیست نامدار، از میان ما رفت!



با دنیایی درد و دریغ، به آگاهی می‌رسانیم که دوست و رفیق خوب ما، حسین نعمتی، از میانمان رفت. او صبح امروز پس از ستیزی دردناک با بیماری، در بیمارستانی در شهر اِسین (آلمان) با ما و زندگی بدرود گفت.

حسین نعمتی که از مبارزان شناخته شده توده‌ای و از کنشگران بنام جنبش کارگری بود، در سال‌های پس از انقلاب، در جایگاه دبیر «انجمن همبستگی سندیکاها و شوراهای کارگران تهران و حومه» برای بهبود زندگی کارگران و رنجبران فعالیت می‌کرد. او در سال ۱۳۶۵ ناگزیر به مهاجرت شد.

با مرگ حسین نعمتی، رنجبران و آزادی‌خواهان ایران یکی از پیشاهنگان خود را از دست دادند. ما، دوستان و رفقای او، هیچ‌گاه یاد این یار بردبار، مهربان، وفادار، آرام و دلسوز خود را فراموش نخواهیم کرد.

جمعی از رفقا و دوستان او

۱۳ آوریل ۲۰۱۵ - دوشنبه ۲۴ فروردین ۱۳۹۴





## دلم می خواست مثل بیژن باشم! مصاحبه سایت «اخبار روز» با فرخ نگهدار

بررسی شود؟

**فرخ نگهدار:** بهتر است اول من بدانم که شما در چه چیز تردید کرده اید و یا کدام سوال یا ابهام را در مورد گذشته دارید. اگر چنانچه توضیح دهید در باره کدام مسایل تردید یا ابهام دارید قطعاً جواب خواهم داد. فقط لطفاً مشخص کنید سوال، ابهام، یا تردید شما به کدام واقعه یا روایت بر می گردد. مساله «حق نقد تاریخ فداییان» نیست. مساله این است که کسی مدعی شده فرخ نگهدار تاریخ فداییان را جعل کرده و شما هم آنرا منتشر کرده اید. پس دست کم این مقاله را قابل بحث می دانید. لطفاً آن نکات را روشن کنید. موضوع این پرسش و پاسخ روشن کردن مواردی است که از نظر کسی «تحریف تاریخ فداییان» است. من باید بدانم شما در باره کدام روایت ظن جعل یا تحریف دارید.

**اخبار روز:** جالب است آقای نگهدار! شما ما را متهم به «تردید» و «تزلزل» کرده اید... بنابر این لطفاً مواردش را هم خودتان شرح دهید...

**فرخ نگهدار:** همانطور که گفتم شما تیتیر زده اید «فرخ نگهدار و تاریخی سراسر جعلی». اگر این حرف را خلاف می دانید تصریح کنید تا همه بدانند. اگر در باره صحت آن یقین دارید، پس لطفاً از ادعاهای مطرح شده دفاع کنید جواب خواهم داد. اگر شما در باره صحت این قضاوت سوال یا تردید دارید لطفاً مواردی که برای شما سوال است را تصریح کنید جواب خواهم داد.

**اخبار روز:** شما با توجه به این که خود را از قدیمی ترین یاران بیژن جزنی و حمید اشرف می دانید، تا به حال چندین مرتبه مطرح کرده اید که اگر آن ها زنده بودند، همین راهی را می رفتند که شما رفته اید. چنین ادعایی از جمله موضوعات چالش برانگیز است. هیچ یک از جریانات چپ، گروههای چندگانه فدائی «اقلیت»، «اکثریت» و... تا به حال چنین ادعایی نکرده اند، چرا شما چنین ادعایی را مطرح می کنید؟

**فرخ نگهدار:** گاهی اوقات کم دقتی و بیشتر اوقات «اختلاف در خط مشی سیاسی» موجب برداشت های اشتباه از حرف دیگری می شود. من مطمئن هستم که هیچ گاه نگفته ام «اگر آنها زنده بودند همین راهی را می رفتند که من رفتم». اگر شما تمام نوشته هایم را بگردید چنین حرفی پیدا نخواهید کرد. و اگر پیدا کردید من یک «پوزش خواهی، اظهار تاسف و تصحیح» به شما و به همگان بدهکار خواهم بود. از شما انتظار دارم مرا در پیدا کردن خطای احتمالی ام یاری کنید. اما صادقانه می گویم، ...

ادامه در صفحه ۱۰

بلکه نظر به بستگی آن با تاریخ فدایی مقدم نیز هست.

مطابق سنت روزنامه نگاری تیتیر و سوتیتیر هر مقاله از اختیارات سردبیر است. شما در نشریه خود تیتیر کرده اید: «فرخ نگهدار و تاریخی سراسر جعلی». هیچ روزنامه نگاری نیست که سردبیری هیچ ظنی به صحت خبر نداشته باشد اما آن را تیتیر کند. اگر نگویم سردبیر این حرف را درست میدانسته که تیتیر کرده باید بگویم در آن مواردی دیده که در عدم صحت آن تردید است.

گرچه از پیدایش این تردیدهای دیرهنگام در ذهن شما شگفت زده ام، اما شما را درک می کنم و می فهمم که چرا و چگونه ممکن است اختلاف در خط مشی سیاسی برخی یقین های تاریخی را هم در برخی اذهان متزلزل کند و دلایلی برای تردید در صداقت در رفتار یک دیگر در ذهن ما شکل بگیرد.

راه از میان بردن این تردیدها نه فرار است و نه دشنام پراکنی. راه درست این است که قبل از هر چیز به سوال ها و ابهام ها به طور مشخص پاسخ گفته شوند. یقین دارم که بسیاری از آنچه که در سوال شما آمده است در مقالات و گفتارهای قبلی من آمده اند. نام و آدرس چند نمونه از آن کارها را در زیر آورده ام. نمی دانم این خیال تا کجا راست است.

[asre-nou.net](http://asre-nou.net)

پانزده سال پیش بر تپه های اوین نخستین دیدار - آخرین دیدار به مناسبت چهلمین سالگرد ترور بیژن جزنی و همزمان

[www.facebook.com](http://www.facebook.com)

در باره کتاب «چریک های فدایی خلق»

[www.iran-emrooz.net](http://www.iran-emrooz.net)

مصاحبه با شهلا بهاردوست در باره خاطرات با حمید اشرف

[www.youtube.com](http://www.youtube.com)

خط مشی فداییان و حکومت پهلوی

[www.bbc.co.uk](http://www.bbc.co.uk)

می دانم که از من چندین و چند نوشتار و گفتار دیگر هم در این مورد هست. چنانچه نکته ای در این نوشتارها و گفتارها روایتی را متناقض یا دچار ابهام یافتید، برایم بنویسید و من سهل تر قادر خواهم شد در آن باره بیشتر توضیح دهم. منتظر سوال های مشخص شما هستم.

**اخبار روز:** آقای نگهدار، ما را به «تردید نسبت به تاریخ فدایی» و «تزلزل در برخی یقین های تاریخی» متهم کردید. این اتهامات از کجا می آید؟ انتشار یک مقاله که «تردید»هایی را درباره ی شما مطرح کرده است؟ شما خود و آن چه را که در مورد خود می گوید جزئی از «یقین های تاریخی» فدائیان می دانید؟ آیا کسانی که «هیچ ارتباطی با تاریخ فدایی نداشته اند» حق نقد این تاریخ را ندارند و این تاریخ باید به صورت «خانوادگی» نقد و

انتشار مقاله ی «فرخ نگهدار و تاریخی سراسر جعلی» در اخبار روز با واکنش های زیادی مواجه شد. آقای نگهدار در تماس با مسئولین اخبار روز ناراضی شدید خود را از انتشار این مقاله ابراز داشت. با توجه به بی طرفی و تعهد روزنامه نگاری، تصمیم به گفتگویی با آقای نگهدار گرفتیم که از طرف ایشان با استقبال روبرو شد. توضیح این نکته را در حاشیه ی این گفتگو ضروری می دانیم که تأکیدات چندباره ی آقای نگهدار، برای آن که «اخبار روز» را هم راستا و هم نظر با نویسنده ی مقاله ی «فرخ نگهدار و تاریخی سراسر جعلی» قرار دهد و از جمله القای این نکته که تیتیر مقاله ی فوق توسط مسئولین اخبار روز انتخاب شده و یا دستکم جهت گیری مثبتی نسبت به آن وجود داشته واقعیت ندارد. اخبار روز نظری در مورد نقش آقای نگهدار در تاریخ جنبش فدائی ابراز نکرده و خود را موظف به پاسخگویی در این مورد نمی داند. هدف ما از این گفتگو این بوده است که آقای نگهدار خود به اتهامات و سوالات مطرح شده پاسخ بدهد و نسبت افکار فعلی اش را با نظرات بیژن جزنی و حمید اشرف توضیح دهد.

این گفتگو را در ادامه می خوانید:

**اخبار روز:** اخیراً مقاله ای در اخبار روز انتشار یافت که مسائلی را در ارتباط با فعالیت های سیاسی شما مطرح کرده بود. در این ارتباط می توانید توضیح خلاصه ای از نحوه ی رابطه ی خود با بنیانگذاران فدائیان، بیژن جزنی، حمید اشرف و ... برای خوانندگان ما بدهید؟

**فرخ نگهدار:** این اولین بار نیست که افرادی که تعلق با تاریخ فدایی نداشته اند درباره این تاریخ اظهار نظر کرده اند. اما به نظر میرسد این اولین بار است که خود پاره ای از تاریخ فدایی بوده اند، از جمله برای مسوولین اخبار روز، در باره حقایقی که همه فدائیان، اعم از اکثریت یا اقلیت، در پنجاه سال اخیر پیرامون آن توافق داشته اند، به دنبال حرف های برخی کینه ورزان نسبت سازمان اکثریت، شک و تردید می کنند. من از سال ها قبل گاه به گاه در باره نحوه ارتباط خود با بنیان گذاران فدائیان، بیژن جزنی، حمید اشرف و ... به تفصیل یا به اجمال نوشته ام و یا گفته ام. و همیشه گفته ام و نوشته ام که با کمال میل همیشه و همه جا آماده ام به هر پرسشی در باره این نوشته ها و گفته ها پاسخ گویم. نشریه اخبار روز نیز از شمول این گفته نه تنها خارج نیست،

## دلم می خواست ...

ادامه از صفحه ۹

هیچ گاه نبوده است که من در تصمیم گیری های حیاتی به این نینادیشیده باشم که اگر بیژن بود چگونه می دید و چگونه واکنش نشان می داد. به خصوص در دوران های منتهی به انقلاب و پس از انقلاب این خیال که اگر بیژن بود چه می کرد لحظه ای هم مرا رها نمی کرد. در آن روزها و امروز نیز برای من بسیار سهل بوده است که بفهمم اگر بیژن بود چه کارها، چه تصمیم هایی را نمی گرفت. اما این که او در روندهای فرابرنج و پس تو در توی پس از انقلاب واقعا چه می کرد، نه تنها برای من، که برای هیچ کس شناخته نیست. ایکاش شناخته بود.

برای من بسیار سهل است که اگر بیژن بود در روندهای منتهی به انقلاب طرفدار سرنگونی کامل حکومت شاه باقی می ماند.

برای من بسیار سهل است که باور کنم که اگر بیژن بود به توسل به قهر علیه حکومت برخاسته از انقلاب دست نمی زد. فکر کنم برداشت امروزی و همگانی فداییان، اعم از اقلیتی یا اکثریتی، در این مورد مشترک باشد.

برای من اصلا سهل نیست که ببینم اگر بیژن بود و یورش دهشتناک افشار سنتی علیه افشار مدرن شهری کدام تدبیر را برای جلوگیری از خونین تر نشدن صحنه توصیه می کرد. اما با شناختی که من از بیژن دارم به روشنی باور دارم که بیژن کسی نبود که خیال کند اگر این صحنه خونین شود تناسب قوا به سود افشار مدرن شهری است.

فکر کنم در این تحلیل همه رفقای اقلیت و اکثریت توافق نظر دارند. اما دست کم برای من شناخته نیست که بیژن برای جلوگیری از این تقابل کدام استراتژی، و کدام تاکتیک ها، را توصیه می کرد.

برای من بسیار سهل است که بفهمم در دوران حدت یابی اختلاف اقلیت و اکثریت بیژن نه به شیوه اقلیت رفتار می کرد و نه به شیوه اکثریت. اگر بیژن بود بسیار بعید بود که شاخه های اصلی شاگردان او، چه در جناح اقلیت بودند و چه در اکثریت، او را ترک کنند. من موثرترین چهره های اقلیت (به جز توکل) را خیلی خوب می شناسم، و از ارادت عمیق آنان به بیژن مطلعم. موثرترین کادرهای اکثریت نیز همیشه در وجود خود چنین تعلقی را حس کرده اند. همه ما او را و حسن ضیاء طرفی را قبول داشتیم. من در تمام این ۵۰ سال حتی برای یک لحظه هم نتوانسته ام تصور کنم که اگر بیژن بود - اگر حمید و احمد و عزیز و سعید و حسن عباس و محمد بودند - من یا دیگر مسئولین اکثریت، راه خود را از آنها جدا می کردم. من همین شناخت را از حیدر، حمید، مصطفی، همایون، پرویز، حماد، مستوره، و بسیاری از فداییان اقلیت دارم. آنها بسیار بعید بود که به بیژن پشت کنند. در تمام طول این نیم قرن همیشه و همه جا ذهن من بیژن را رفیقی دانانتر، باهوش تر و مجرب تر از خود دیده است.

او شخصیتی بود پس همه جانبه تر از من و از بقیه همراهان، برای او زندگی و مبارزه عرصه ای بس گسترده تر و متنوع تر از درکی بود که من و بقیه ما در ذهن داشتیم. او در فلسفه و شعر و نقاشی و تئاتر و موسیقی و ورزش و فیلم و تاریخ زمانی تبحر داشت که هنوز به نیمه راه زندگی نرسیده بود. او توان این را داشت که عشق بورزد، همسری کند، پدری کند، شغل داشته باشد، و در عین حال خود سازی، سازمانگری و رهبری کند. این من بودم که دلم می خواست مثل بیژن باشم. همیشه دلم می خواست.

**اخبار روز:** این پرسش که اگر بیژن جزئی و حمید اشرف تا امروز مانده بودند چه سمت گیری سیاسی را انتخاب می کردند و به کدام سو می رفتند، پرسشی است که احتمالا هیچ وقت پاسخی برای آن وجود نخواهد داشت. شاید بهتر این باشد که بیژن جزئی و حمید اشرف را همان گونه که بودند و مواضع و عملکردشان نشان می دهد مورد ارزیابی قرار دهیم. در این صورت آقای نگهدار، به جز یک تاریخ مشترک و احتمالا احساس مثبتی که همه ی فدائیان نسبت به این دو رهبر خود دارند، چه چیز امروز شما را با افکار و اندیشه های بیژن جزئی و حمید اشرف به عنوان انقلابیونی رادیکال و کمونیست که خواهان براندازی حکومت استبدادی بودند پیوند می دهد؟

**فرخ نگهدار:** من و شما و دیگر فداییان از روزی که شروع کردیم همه انقلابی بودیم و مارکسیسم لنینیسم راهنمای عمل ما بود. تنها بیژن و حمید نبودند که چنین بودند. همه چنین بودیم. همه معتقد به نقش محوری سلاح در مبارزه سیاسی بودیم. ما هیچ کدام به امکان اصلاح در نظام سیاسی، به امکان تغییر در رفتار حاکمان، به نقش جامعه مدنی و آزادی مخالفان سیاسی اعتنایی نداشتیم. در آن دوران ما همه حکومت را در شاه خلاصه می دیدیم و سرنگونی او را یگانه راه نجات مردم و کشور می پنداشتیم. همه ما جهان را جهانی تقسیم شده میان دو بلوک می دیدیم و یک بلوک را در مقابل خود و دیگری را در کنار خود می دیدیم. همه ما وقتی شروع کردیم در اوان نوجوانی بودیم و حالا سن متوسط ما حدود ۶۰ و بیشتر است.

تصور من این نیست که اگر بیژن و حمید امروز در میان ما بودند در همان فکسی مانده بودند که ساخته بودیم. با شناختی که از آنها دارم محال بود که آنها اعتبار آبه های مقدس را بیش از اعتبار چشم ها و گوش های خود تصور کنند. به یقین جای آنها نیز در کنار بقیه همین بازماندگان از طوفان های دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی بود.

من نمی توانم بیژن و حمید را امروز در مسیر دیگری، جز در مسیر همین تحول فکری بدنه اصلی فداییان خلق تصور کنم. اگر کسانی باشند که فکر کنند بیژن و حمید و دیگر بنیان گذاران جنبش فدایی در جایی در خارج از جای امروزین طیف کادرهای اصلی اقلیت و اکثریت قرار می گرفتند، اگر کسانی باشند که تصور کنند بیژن و دیگر جانباختگان در همان چارچوب

های نظری آن روزین اسیر می ماندند، به یقین در حق این عزیزان جفایی نابخشودنی مرتکب شده اند.

اگر کسی چنین فکر کند بیشتر ترحم و تاثیر مرا نسبت به خود برخواهد انگیزت. آری، قبول دارم که هنوز هم موجوداتی انسانی در گوشه و کنار ممکن است پیدا شوند که یا به علت درماندگی در فهم تحول، یا به خاطر از ترس قبول مسوولیت، یا به خاطر یک تعلق عاطفی شدید، خود را از توجه به واقعیت و از تطبیق عمل سیاسی با زمان معاف می کنند. این درماندگی اما فقط رفت آور نیست. گاه بس گزنده نیز هست.

مهم ترین شکاف در جنبش فدایی، شکاف میان اقلیت و اکثریت بود. در ابتدا یک سوی این شکاف خواهان شکوفایی شد و سوی دیگرش سوی سرنگونی رفت.

دیری نپائید که شکوفایی خواهان به سرنگونی طلبان پیوستند. اما این هم دیری نپائید. آنها باز سرنگونی طلبی را رها کردند و خود طیفی شدند همه نافی قهر و حامی تغییر مسالمت آمیز و تدریجی اوضاع کشور در سمت دموکراسی. شاخه دیگر نیزگرچه چند صباحی دیرتر بر سر سرنگونی ایستاد، اما امروز بخش بزرگی از آنان، از سرنگونی طلبی دست کشیده و کمابیش هر دو شاخه در یک مسیر رکاب می زنند.

بدین ترتیب فداییان اقلیت و اکثریت، که روزهای سرخوش انقلاب را همه با هم جشن گرفتند، در آستانه روزهای پردهشت دهه ۶۰ علیه یک دیگر برآشفتمند، و پس آنگاه با پیدایی جرقه های امید در دهه ۷۰، از پی درس گیری از تلاطم های تلخ و شیرین دهه های ۷۰ و ۸۰، اکنون باز از نو خود را آشنای دیرین یک دیگر یافته اند.

و این یگانگی در آغاز و در فرجام با صدای بلند می گوید که گذر از این همه رنج ها و بدگمانی ها هیچ ضرور نبود. آری، با تدبیر و اعتباری که بیژن داشت و حمید داشت و دیگران داشتند، بس محتمل تر بود که جنبش فدایی یک پارچه بماند و بی هیچ پنجه کشیدنی به روی خویش.

می پرسید: «چه چیز ما را با افکار و اندیشه های بیژن جزئی و حمید اشرف به عنوان انقلابیونی رادیکال و کمونیست که خواهان براندازی حکومت استبدادی بودند پیوند می دهد؟»

با این که ذات سوال نوعی تاثیر همراه با شفقت را در ذهن نسبت به پرسشگر تولید می کند، با این همه پاسخ کاملا محرز است: بیژن جزئی و حمید اشرف و دیگر پارانی که ۴۰ سال پیش روی تپه اوین گلوله باران شدند، اگر بودند، محال بود که در جایی جز آنجایی که همه ما ایستاده ایم بیاستند.

جای آنان نه در شورای مقاومت ملی ایران بود، نه در نهضت مقاومت ایران، و نه در شورای ملی ایران. بس محتمل تر بود که ما سازمان فدایی را پاره نمی کردیم و همه پاره ای از تن هم می ماندیم.

...

ادامه در صفحه ۱۶

## بحران های امروز جهان گفتگوی نوام چامسکی با «یورونیوز»



نوام چامسکی، یکی از چهره های مطرح دنیای روشنفکری، نویسنده ای پرکار و بگفته خودش آثارش بیست است. به نظر نمی رسد از فعالیت های نوام چامسکی در سن ۸۶ سالگی چیزی کاسته شده باشد. او هنوز در خط مقدم مبارزه با تمام بی عدالتی هایی است که غرب در آن نقش دارد. در این برنامه گفتگوی جهانی به دفتر کار نوام چامسکی در موسسه تکنولوژی ماساچوست (ام آی تی) در ایالات متحده آمریکا آمده ایم تا درباره بحران های امروز جهان با او گفتگو کنیم.

نوام چامسکی در هفتم دسامبر ۱۹۲۸ در فیلادلفیای آمریکا متولد شد. او کارش را در سال ۱۹۵۵ در ام آی تی (موسسه تکنولوژی ماساچوست) آغاز کرد  
او زبان شناسی مشهور، فیلسوف و فعال سیاسی است. کارهای او از دهه ۱۹۵۰ انقلابی در زمینه زبان شناسی بوجود آورده است. شهرت او در جریان فعالیت هایش در مخالفت با جنگ ویتنام، افزایش یافت.  
او منتقد تند و تیز نخبگان حاکم و سیاست های خارجی آمریکا و غرب است.  
او نویسنده صدها عنوان کتاب در زمینه های گوناگون می باشد.

**هنگامی که شما روسیایی در یمن را بمباران می کنید، کسی را می کشید، شاید آن فرد کسی باشد که هدف شما بوده و شاید که آن فرد نباشد و افرادی که در همسایگی محل بمباران شما آسیب می بینند، فکر می کنید چطور واکنش نشان خواهند داد؟ آنها دست به انتقام می زنند.»**

**یورونیوز: بسیار متشکرم که با ما هستید. جهان در سال ۲۰۱۵ جای بسیار آشفته ای به نظر می رسد اما در نگاهی کلی، آیا شما درباره وضعیت کلی جهان امروز خوشبین هستید یا بدبین؟**

چامسکی: «در صحنه جهانی ما بسرعت بسمت پرتگاه می رویم و مصمم هستیم که در آن سقوط کنیم. این مسیر به شدت چشم انداز زندگی و بقای مناسب و معقول را به خطر افکنده است.»

**یورونیوز: چه پرتگاهی؟**

چامسکی: «در واقع دو پرتگاه. یکی فاجعه زیست محیطی که فریب الوقوع است و ما زمان زیادی برای مقابله با آن نداریم و در حال حاضر در حال حرکت در مسیر اشتباهی هستیم و دیگری که حدود ۷۰ سال سابقه دارد، تهدید جنگ هسته ای است که در واقع شاهد افزایش تهدید آن هستیم. اگر به پرونده این موضوع نگاه کنید، باید بگویم واقعا معجزه است که تاکنون جان سالم بدر برده ایم.»

**یورونیوز: به مسئله زیست محیطی بپردازیم، مخاطبان رسانه های اجتماعی - مجازی مان سوالات زیادی از شما پرسیده اند. یکی از مخاطبان ما پرسیده: وقتی به مسائل زیست محیطی نگاه می کنید و خصوصا وقتی از چشم یک فیلسوف به موضوع می نگرید، درباره تغییرات آب و هوایی یا تغییرات اقلیمی چه فکر می کنید؟**

**این مطالعه نشان می دهد کشورهای که در این کار مشارکت داشته اند، دیکتاتوری های خاورمیانه بوده اند زیرا این کشورها جایی است که افراد را برای شکنجه شدن به آنها تحویل می دادند و اروپا، و بیشتر کشورهای اروپایی از جمله انگلستان، سوئد و دیگر کشورها در این زمینه مشارکت کرده اند**

چامسکی: «گونه انسانی حدود ۱۰۰ هزار سال است که روی زمین زندگی می کند و اکنون و در این عصر به لحظه ای منحصر بفرد در تاریخ حیاتش رسیده است. این گونه، اکنون در موقعیتی است که بزودی، تا چند نسل آینده، تصمیم اش را خواهد گرفت، که آیا تجربه زندگی باصطلاح هوشمند استمرار یابد و یا تصمیم به نابودی آن می گیرد. منظورم این است که اکثریت دانشمندان آگاهند که اگر نوه های ما بخواهند زندگی معقولی داشته باشند، بخش اعظم سوخت های فسیلی را باید دست نخورده در دل زمین باقی بگذاریم. اما ساختارهای نهادی جامعه ما بشدت فشار می آورند تا آخرین قطره این سوخت ها را استخراج کنیم. اثرات و عواقب انسانی و اثرات پیش بینی شده تغییرات آب و هوایی در آینده نه چندان دور، فاجعه بار است و ما در مسابقه ای شرکت داریم که در انتها به پرتگاه می رسد.»

**یورونیوز: درباره جنگ هسته ای، ما شاهد توافق اولیه با ایران هستیم. آیا با این توافق اولیه شما روزنه ای از**

**امید را می بینید که جهان بطور بالقوه به جایی امن تر تبدیل شود؟**

چامسکی: «من مدافع مذاکراه با ایران هستم اما این اقدامات کافی نیست. دو کشور هستند که بطور مدام باعث وحشیگری در خاورمیانه اند. آنها دست به تجاوز، خشونت، اقدامات تروریستی و اعمال غیر قانونی می زنند. هر دوی آنها مقدار زیادی تسلیحات اتمی دارند و سلاح های هسته ای آنها در نظر گرفته نمی شود.»

**یورونیوز: دقیقا چه کشورهایی؟**

چامسکی: «ایالات متحده آمریکا و اسرائیل. دو کشور هسته ای مهم در جهان. از نظر من دلیلی وجود دارد که در نظرسنجی بین المللی که توسط آژانس های نظرسنجی آمریکا انجام شده، مردم اکثریت کشورهای، ایالات متحده را بعنوان بزرگترین خطر برای صلح جهان در نظر گرفته اند. هیچ کشور در این نظرسنجی ها و از نظر این تهدید، همپایه آمریکا نیست. و جالب است که رسانه های آمریکا حاضر به انتشار این نظرسنجی ها نیستند اما این مسئله باعث فراموشی آن نمی شود.»

**در یونان دیکتاتوری فاشیستی روی کار بوده که توسط ایالات متحده حمایت می شده است و آنها باعث بخش بزرگی از این بدهی هستند. از نظر من بدهی خشن تر و بی رحمانه تر از دیکتاتوری است و در قوانین بین المللی آنها «بدهی نفرت انگیز» نامیده اند که نباید پرداخت شود. این اصلی است که توسط ایالات متحده وقتی به نفع شان بود، وارد قوانین بین المللی شد**

**یورونیوز: شما نقش خیلی مهمی برای باراک اوباما رئیس جمهوری آمریکا قائل نیستند. اما این معامله و توافق باعث نشده که شما نظران درباره او مساعد تر شود؟ به نظر می رسد که او در تلاش برای کاهش خطر جنگ هسته ای است؟**

چامسکی: «در واقع او در این مسیر تلاش نمی کند. او به تازگی یک برنامه تریلیون دلاری برای نوسازی سیستم سلاح های هسته ای آمریکا براه انداخته که به معنای گسترش سلاح های اتمی است. ...»

ادامه در صفحه ۱۲

## بحران های امروز ...

ادامه از نحه ۱۱

این یکی از دلایلی است که چرا ساعت نمادین روز قیامت که ابتکار مجله دانشمندان اتمی است، فقط در چند هفته گذشته، دو دقیقه به جلو برده شد و به نیمه شب نزدیک تر شد. نیمه شب نماد پایان جهان است و اکنون ما تنها سه دقیقه با نیمه شب فاصله داریم. اکنون ما نسبت به سی سال پیش به وقوع فاجعه نزدیکتریم. حتی از زمانی که ریگان سر کار بود و هراس زیادی از جنگ وجود داشت.»

**یورونیوز: در ارتباط با موضوع ایران، شما به آمریکا و اسرائیل اشاره کردید اما اکنون بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل آشکارا می خواهد که توافق با ایران صورت نگیرد.**

چامسکی: «جالب است. باید پرسید چرا.»

**مشکل دیگر اروپا این است که اروپا بشدت نژادپرست است. من همواره حس کرده ام که اروپا احتمالا از ایالات متحده نژاد پرست تر است. این مشکل قبلا در اروپا قابل مشاهده نبود بخاطر اینکه جمعیت اروپا در گذشته به شدت تمایل به همگنی و یکدستی داشت**

**یورونیوز: چرا؟**

چامسکی: «ما می دانیم چرا. هزینه های نظامی ایران حتی در مقایسه با استانداردهای منطقه بسیار پایین است، چه رسد که این هزینه ها را با ایالات متحده آمریکا مقایسه کنیم.»

دکترین استراتژیک ایران دفاعی است و طوری طراحی شده که حملات دراز مدت را دفع کند و اینجاست که دیپلماسی آغاز می شود. ایالات متحده و اسرائیل، دو دولت سرکش، نمی خواهند یک عامل بازدارنده را تحمل کنند.

هیچ تحلیلگر استراتژیکی که مغزش کار کند فکر نمی کند که ایران هرگز بخواهد از سلاح هسته ای استفاده کند. حتی اگر آماده بودند که این کار را انجام دهند، کشورشان به سادگی دود می شد و به هوا می رفت و هیچ نشانه ای از روحانیون حاکم در کشور باقی نمی ماند. هر وقت شما به آن فکر کنید می بینید که هر چه داری نابود شده و از میان رفته.»

**یورونیوز: فقط یک سوال دیگر در ارتباط با این موضوع می پرسم که یکی از مخاطبانمان مطرح کرده. او پرسیده است: آیا به نظر شما آمریکا دست به توافقی خواهد زد**

## که در وهله اول برای اسرائیل خطرناک باشد؟

چامسکی: «ایالات متحده بطور دائم دست به اقداماتی می زند که شدیداً برای اسرائیل خطرناک است، و آن اقدامات حمایت از سیاست های اسرائیل است. در ۴۰ سال گذشته بزرگترین تهدید برای اسرائیل، سیاست های خودش بوده است. اگر به ۴۰ سال گذشته نگاه کنید، یعنی ۱۹۷۰، اسرائیل یکی از محترم ترین و مورد تحسین ترین کشورها در جهان بود. نگرش بسیار مطلوبی به اسرائیل وجود داشت. اما حالا، اسرائیل یکی از نامحبوب ترین و مخوف ترین کشورها در جهان است. در ابتدای دهه ۷۰ میلادی، اسرائیل تصمیمی گرفت.

آنها می توانستند انتخاب کنند و تصمیمی که ترجیح دادند بگیرند گسترش امنیت اسرائیل بود که این تصمیم با خودش عواقب خطرناکی بهمراه آورد. عواقبی که در آن زمان واضح و آشکار بود و من و دیگران درباره آن نوشتیم که اگر شما سیاست گسترش امنیت را اجرا کنید این سیاست منجر به انحطاط داخلی، خشم، مخالفت، انزوا و احتمالاً نابودی کامل اسرائیل می شود. ایالات متحده با حمایت از این سیاست ها، به تهدیداتی که اسرائیل با آنها مواجه است، می افزاید.»

**یورونیوز: موضوع دیگری که می خواهیم مطرح کردم، تروریسم است. بخاطر اینکه تروریسم واقعا آفتی جهانی است و برخی از مردم و فکر می کنم از جمله شما، می گویند که این مسئله مقاومتی در برابر سیاست های ایالات متحده در سراسر جهان است. مسوولیت آمریکا و متحدانش در ارتباط با آنچه امروزه در سراسر جهان شاهدش هستیم، چیست؟**

چامسکی: «به یاد داشته باشید که بدترین کمپین تروریستی در جهان در واشنگتن سازماندهی شده است. و آن کمپین ترور و کشتار جهانی است. تاکنون هرگز چنین کمپین تروریستی در این مقیاس وجود نداشته است.»

**این موضوع به ۱۹۹۰ و زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باز می گردد که این پرسش مطرح بود که با وجود ناتو چه اتفاقی خواهد افتاد. گورباچف با اتحاد آلمان و پیوستنش به ناتو موافقت کرد که واقعا امتیاز فوق العاده ای بود تا در عوض ناتو حتی یک اینچ هم به سمت شرق گسترش پیدا نکند**

چامسکی: «منظورم، کمپین هواپیماهای بدون سرنشین است. در بخش بزرگی از جهان، ایالات متحده آمریکا بطور سیستماتیک و علنی از آنها استفاده می کند. هیچ چیز مخفی ای در آنچه من می گویم وجود ندارد، ما همه از آن مطلع ایم. این اقدام، کمپینی است که بطور منظم کسانی را می کشد که از نظر ایالات متحده مظنون بحساب می آیند و آمریکا می خواهند آنها را از بین ببرد. و این مسئله، همانطور که شما اشاره کردید، یک کمپین ترور و کشتار است و هنگامی که شما روستایی در یمن را بمباران می کنید، کسی را می کشید، شاید آن فرد کسی باشد که هدف شما بوده و شاید که آن فرد نباشد و افرادی که در همسایگی محل بمباران شما آسیب می بینند، فکر می کنید چطور واکنش نشان خواهند داد؟ آنها دست به انتقام می زنند.»

**ایالات متحده و اسرائیل، دو دولت سرکش، نمی خواهند یک عامل بازدارنده را تحمل کنند. هیچ تحلیلگر استراتژیکی که مغزش کار کند فکر نمی کند که ایران هرگز بخواهد از سلاح هسته ای استفاده کند. حتی اگر آماده بودند که این کار را انجام دهند، کشورشان به سادگی دود می شد و به هوا می رفت و هیچ نشانه ای از روحانیون حاکم در کشور باقی نمی ماند**

**یورونیوز: شما ایالات متحده را به عنوان دولتی تروریستی توصیف می کنید. اروپا در این توصیف چه جایگاهی دارد؟**

چامسکی: «سوال جالبی است. اخیراً مطالعه ای انجام شده که فکر میکنم توسط بنیاد جامعه باز صورت گرفته باشد. بدترین شکل شکنجه، بازگردان یا تحویل افراد است.»

تحویل افراد به این معناست که شما کسی را که مظنون به کاری است به دیکتاتور مورد علاقه تان تحویل دهید مثلاً به اسد یا قذافی یا مبارک تا مورد شکنجه قرار گیرد به این امید که شاید از این شکنجه چیزی بدست بیاید. این نوع تحویل افراد کار عجیبی است. این مطالعه نشان می دهد کشورهایایی که در این کار مشارکت داشته اند، دیکتاتوری های خاورمیانه بوده اند زیرا این کشورها جایی است که افراد را برای شکنجه شدن به آنها تحویل می دادند و اروپا، و بیشتر کشورهای اروپایی از جمله انگلستان، سوئد و دیگر کشورها در این زمینه مشارکت کرده اند. در واقع فقط یک منطقه در جهان وجود دارد که در این کار مشارکت نکرد و آن آمریکا

**یورونیوز: منظورتان از کمپین ترور جهانی چیست؟**

ادامه در صفحه ۱۲

## بحران های امروز ...

ادامه از صفحه ۱۲

لاتین است. خیلی غم انگیز است. اول از همه بخاطر اینکه آمریکای لاتین اکنون تا حد زیادی از کنترل ایالات متحده آمریکا خارج است. هنگامی که این منطقه توسط ایالات متحده کنترل می شد، که مدت زمان زیادی از آن نمی گذرد، آنجا مرکز جهانی شکنجه بود. اکنون آمریکای لاتین در این نوع شکنجه که تحویل افراد مشکوک است، مشارکت نمی کند. اروپا در این کار مشارکت می کند. وقتی ارباب بغرد، خدمتکاران از ترس مجاله می شوند. «یورونیوز: یعنی اروپا بنده و خدمتکار ایالات متحده است؟»

چامسکی: «قطعاً. آنها ضعیف النفس تر از آن هستند که موضع مستقلی بگیرند.»

**یورونیوز: در توصیف شما جای ولادیمیر پوتین کجاست؟ او را یکی از بزرگترین تهدیدات برای امنیت جهان بحساب می آورند. آیا اینطوری است؟**

چامسکی: «همانند بیشتر رهبران، او تهدیدی برای مردم خودش است. او بوضوح دست به اقدامات غیر قانونی می زند. اما توصیف کردن او مانند هیولایی دیوانه که از بیماری مغزی رنج می برد و آلزایمر دارد و موجود شر موش صفتی است، اینها همه از نوع تعصبات جرح اورولی است. از نظر من وقتی شما به سیاست های او فکر می کنید، سیاست هایش قابل فهم اند. فکر اینکه اوکراین به اتحاد نظامی غرب بپیوندد برای هر رهبری در روسیه غیر قابل قبول است.»

این موضوع به ۱۹۹۰ و زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باز می گردد که این پرسش مطرح بود که با وجود ناتو چه اتفاقی خواهد افتاد. گورباچف با اتحاد آلمان و پیوستنش به ناتو موافقت کرد که واقعا امتیاز فوق العاده ای بود تا در عوض ناتو حتی یک اینچ هم به سمت شرق گسترش پیدا نکند. این عبارتی بود که بکار برده شده است.»

**یورونیوز: بنابراین روسیه تحریک شده است؟**

چامسکی: «بینیم چه اتفاقی افتاد. ناتو فوراً به شرق آلمان نقل مکان کرد و پس از آن کلینتون آمد و ناتو را تا پشت مرزهای روسیه گسترش داد. در حال حاضر، دولت جدید اوکراین بعد از سرنگونی دولت قبلی روی کار آمده و پارلمان با ۳۰۰ رای موافق در برای ۸ مخالف یا چیزی شبیه این، رای به پیوستن به ناتو داده است.»

**یورونیوز: شاید دولت پترو پوروشنکو این اقدام را در جهت محافظت از کشورش انجام می دهد؟**

چامسکی: «نه، نه. مسئله محافظت نیست. کریمه دقیقاً بعد از سرنگونی دولت از دست رفت. این اقدام از اوکراین

محافظت نمی کند و حتی اوکراین را با تهدید یک جنگ بزرگ روبرو می کند. مسئله حفاظت نیست. مسئله این است که پیوستن به ناتو تهدید استراتژیک جدی روسیه است که هر یک از رهبران روسیه نسبت به آن واکنش نشان می دهند و این کاملاً قابل درک است.»

**یورونیوز: پدیده جالب دیگری در اروپا در حال وقوع است. با روی کار آمدن سیریزا در یونان شاهد گرایش این کشور بسمت شرق هستیم. همچنین حزب بودموس در اسپانیا در حال قدرت گرفتن است و همچنین احزاب مشابهی در مجارستان. آیا فکر می کنید عامل بالقوه ای در اروپا وجود دارد که بدنبال هماهنگی با منافع روسیه است؟**

چامسکی: «بینیم چه اتفاقی افتاده. مجارستان کاملاً شرایط متفاوتی دارد. سیریزا بر اساس موجی از محبوبیت سر کار آمد که می گفت یونان دیگر نباید سیاست های بروکسل و بانک های آلمانی را اجرا کند که در حال نابودی کشور هستند. در واقع تاثیر این سیاست ها بوده که باعث افزایش بدهی های یونان نسبت به تولید ثروت اش شده است. حدود نیمی از جوانان در یونان بیکار هستند و احتمالاً ۴۰ درصد جمعیت زیر خط فقر زندگی می کنند. یونان نابود شده است.»

**یورونیوز: آیا بدهی هایشان باید بخشیده شود؟**

چامسکی: «بله، همانطور که برای آلمان انجام شد. در ۱۹۵۲، وقتی اروپا بیشتر بدهی ها آلمان را بخشید. با بخشش این بدهی ها بود که آلمان قادر به بازسازی آسیب های دوران جنگ شد.»

**یورونیوز: اما درباره دیگر کشورهای اروپایی باید چه کرد؟**

چامسکی: «مشابه یونان.»

**یورونیوز: بنابراین باید بدهی های پرتغال و اسپانیا بخشید شود؟**

چامسکی: «چه کسی باعث این بدهی شده؟ و بدهکاری به چه کسانی است؟ در واقع این بدهی ها بوسیله دیکتاتورها ایجاد شده است. در یونان دیکتاتوری فاشیستی روی کار بوده که توسط ایالات متحده حمایت می شده است و آنها باعث بخش بزرگی از این بدهی هستند. از نظر من بدهی خشن تر و بی رحمانه تر از دیکتاتوری است و در قوانین بین المللی آنرا «بدهی نفرت انگیز» نامیده اند که نباید پرداخت شود. این اصلی است که توسط ایالات متحده وقتی به نفع شان بود، وارد قوانین بین المللی شد. بیشتر بدهی هایی که یونان باید بپردازد در واقع بدهی به بانک هاست، بدهی به بانک های آلمانی و فرانسوی است که تصمیم گرفته بودند وام هایی با ریسک بسیار بالا پرداخت کنند و حالا با این واقعیت مواجه شده اند که وام گیرندگان نمی توانند این وام ها را بازپرداخت کنند.»

**یورونیوز: سوال دیگری که یکی از مخاطبان ما پرسیده را مطرح می کنم:**

**چطور اروپا می تواند با چالشهای جدی اش مواجه شود؟ شاهد بحران اقتصادی و همچنین افزایش گرایش های ناسیونالیستی هستیم و شما هم پیش از این برخی کسل های فرهنگی را برشمردید که در سراسر اروپا ایجاد شده است. از نظر شما اروپا چطور می تواند تغییر کند؟**

چامسکی: «اروپا مشکلات جدی ای دارد. برخی از این مشکلات نتیجه سیاست های اقتصادی تعیین شده توسط بوروکرات های بروکسل، کمیسیون اروپا و نهادهای مشابه آنهاست همچنین فشار ناتو و بانک های بزرگ، خصوصاً بانک های آلمانی. این سیاست ها از بعضی جهات انعکاسی از نقطه نظرهای طراحانشان است. از یک سو آنها می خواهند وام ها و سرمایه گذاری های مخاطره آمیز و پر ریسک شان بازپرداخت شود و از سوی دیگر این سیاست ها در حال فرسایش و نابودی دولت رفاه است که آنها هرگز علاقه ای به آن نداشته اند. دولت رفاه یکی از خدمات و کمک های بزرگ اروپا به جامعه مدرن بوده اما قدرتمندان و ثروتمندان هیچگاه آنرا دوست نداشته اند و واقعیت این است که این سیاستها در حال فرسایش دولت رفاه است و از نظر آنها سیاست خوبی است. مشکل دیگر اروپا این است که اروپا بشدت نژادپرست است. من همواره حس کرده ام که اروپا احتمالاً از ایالات متحده نژاد پرست تر است. این مشکل قبلاً در اروپا قابل مشاهده نبود بخاطر اینکه جمعیت اروپا در گذشته به شدت تمایل به همگنی و یکدستی داشت. بنابراین وقتی همه بلوند و چشم آبی باشند، آنوقت شما نژادپرست به نظر نمی آید اما همین که جمعیت شروع به تغییر کند، نژادپرستی خیلی سریع خودش را آشکار می کند. این مسئله یک مشکل جدی فرهنگی در اروپاست.»

**یورونیوز: و آخرین سوال را بپرسم که یکی از مخاطبان فرستاده است. او پرسیده: چه چیزی به شما امید می دهد؟**

چامسکی: آنچه به من امید می دهد دو موضوعی است که درباره شان صحبت کردیم. استقلال آمریکای لاتین یکی از آنهاست که اهمیت تاریخی دارد و ما در جریان اجلاس سران کشورهای قاره آمریکا در پاناما شاهد آن بودیم. در اجلاس اخیر ایالات متحده آمریکا کاملاً منزوی بود. این تغییر، تغییر رادیکالی است که ما از ده تا بیست سال گذشته که دخالت ایالات متحده در امور آمریکای لاتین کاهش یافت، شاهدش هستیم. در واقع بهمین خاطر است که اوپاما به سمت کوبا دست دراز می کند و تلاش دارد تا بر انزوای ایالات متحده غلبه کند. شاهد دیگری برای خوشبینی ام در ارتباط با اروپا، سیریزا و بودموس است. خوشبختانه، سرانجام شاهد قیام مردم علیه سیاست های اجتماعی - اقتصادی مخرب و نابودکننده ای هستیم که توسط بانک ها و بوروکراسی ایجاد شده اند و این حرکت ها خیلی امیدوار کننده است.»

منبع: گلوبل کانورشن

## تغییرات در برنامه سازمان (مصوب کنگره چهاردهم)

۱. در بخش **تحولات بعد از انقلاب بهمن** برنامه در قسمت **تحولات سیاسی** در پاراگراف هفتم در سطر سوم یک جمله حذف می‌شود. حذف با حروف درشت نوشته شده است:

" در دهه ۶۰ و ۷۰ از درون جنگ ایران - عراق، ارگان‌های حکومتی و به ویژه نهادهای امنیتی - نظامی و از برخی مدارس فقهی، جریان راست افراطی شکل گرفت که توتالیتریزم، دولت‌مداری و باور به کاربست خشونت در مسائل سیاسی و اجتماعی، مشخصه اصلی آن است. این جریان **فایده‌پایگاه اجتماعی بوده** و پیوندهای تنگاتنگی با نیروهای امنیتی - نظامی دارد. راست افراطی در دامن راست سنتی پرورش یافت، برای مقابله با اصلاحات توسط علی‌خامنه‌ای ولی فقیه و فرماندهان سپاه تقویت گردید و سرانجام بر قوه مجریه چنگ انداخت و همراه با راست سنتی، مجلس شورا را قبضه نمود."

۲. در بخش **تحلیل طبقاتی** قسمت **دهقانان** یک جمله حذف و یک جمله اضافه می‌شود. حذف با حروف درشت و افزوده به صورت حروف درشت که زیرش خط کشیده شده است، مشخص شده است:

"دهقانان در تاریخ معاصر ایران نقش جدی در تحولات سیاسی کشور نداشتند و بیشتر از جانب گروه‌های شهری بسیج شده‌اند. **اما انقلاب بهمن و جنگ ایران - عراق راه را برای حضور دهقانان در ارگان‌های حکومت باز کرد. نقش و جایگاه دهقانان در ساختار اقتصادی کشور رو به کاهش است.** دهقانان در پیوند با طبقات تحول‌طلب جامعه می‌توانند در تحولات سیاسی نقش بازی کنند."

۳. در بخش **محیط زیست** برنامه دو پاراگراف اضافه می‌شود:

- **گرد و غبار برخاسته از بیابان‌های عراق، عربستان و ایران و ورود ریزگردها به کشور ما، موجب خسارات فراوان و خطرات جدی برای حیات انسانی، حیوانی و گیاهی در استان‌های غربی و جنوب غربی کشور شده است. لازم است طرح کارشناسی برای مقابله با ریزگردها تدوین گردد، بودجه ضرور برای آن اختصاص داده شود و همکاری کشورهای ذینفع در منطقه جلب گردد.**

- **برخی از موارد تخریب محیط زیست که بر روی کشور ما اثرگذار است ناشی از عوامل جهانی است که مقابله با آنها نیازمند راه حل جهانی، منطقه‌ای و تلاش مشترک کشورهاست. در این زمینه باید با مجامع بین‌المللی همکاری نزدیک کرد.**

## با دریغ و درد، دو مادر را از دست دادیم!



در فاصله زمانی اندک، دو تن از مادران رفقای جانباخته ما در رژیم دیکتاتوری شاه و جمهوری اسلامی؛ خانم "بدیع الجمال مقامع" مادر زنده یادان سوسن، نسترن و لادن آل آقا و خانم "بتول محمودی" مادر زنده یادان رضا و کاظم غبرائی را از دست دادیم.

خانم "بدیع الجمال مقامع" در خانواده سیاسی بزرگ شد. پدر و برادران او سال‌ها علیه رژیم شاه مبارزه کردند و رنج زندان را تحمل نمودند. خانم "بدیع الجمال مقامع" در رژیم شاه سه دخترش - سوسن آل آقا، لادن آل آقا و نسترن آل آقا را طی سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ از دست داد. آن سه فدائی خلق بودند. سوسن آل آقا با مرگی مشکوک در سال ۱۳۵۳ فوت کرد، لادن در ۲۶ اردیبهشت و نسترن در تیرماه ۱۳۵۵ در درگیری کشته شدند.

"بتول محمودی" سال‌های زیادی از زندگی خود را پشت درهای زندان به خاطر فرزندانش گذراند. هر دو فرزند او فدائی خلق بودند. کاظم در سال ۱۳۵۶ در درگیری جان خود را از دست داد و رضا غبرائی در رژیم جمهوری اسلامی اعدام شد.

ما یاد این مادران را گرامی می‌داریم، درگذشت آن‌ها را به خانواده، دوستان و رفقا تسلیت می‌گوئیم و خود را در غم آن‌ها شریک می‌دانیم.

دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۳۰ فروردین ۱۳۹۴ (۱۹ آوریل ۲۰۱۵)

## آزادی، مسئولیت و خوشبختی



### فرخ نعمت‌پور

معیارها همانطور که در فلسفه کانت آمده‌اند عبارتند از امر خودمختاری انسان و جرات در اندیشیدن. اموری که بدون آنان نمی‌توان آزادی و امر انتخاب حقیقی را به انسان بازگرداند. و درست در ادامه همین سنت است که مارکس با نقد آزادی صوری بورژوازی که امر را تنها بر روبنا قرار می‌دهد (خواستن آدمیان)، امر تغییرات در بنیانهای مادی زندگی را پیش می‌کشد تا با ایجاد یک زندگی عادلانه‌تر در بنیانهای مادی، امر انتخاب و آزادی حقیقی‌تری را برای انسانها رقم بزند.

می‌شود گله‌وار زیست و احساس خوشبختی کرد، به همان نسبت که می‌شود احساس خوشبختی هم نکرد. می‌توان مدرن زیست و احساس خوشبختی کرد، به همان نسبت که می‌توان هم نکرد. شاید آنچه که ما خوشبختی می‌نامیمش همان دوری از حس اضطراب، تنهایی، تهی بودن و مسئولیت می‌باشد، اما صرف این دوری هم به شیوه خودبخودی به معنای تضمین خوشبختی نیست.

آنی که خود را به دست مرجعی بیرون از خود می‌سپرد، همیشه از احتمال مجازاتهای وی می‌ترسد، و آنی که خود را به نوعی مرجع خود قرار می‌دهد، از نتایج غیر قابل پیش بینی کارهای خود، بنابراین شاید نتوان هیچ وقت از خوشبختی انسانها آنچنانکه مد نظر است، گفت. شاید تنها بتوان از حس خوشبختی انسان از انتخابهایش گفت. اگر قرار است انتخابهای ما مسئولیت داشته باشند، پس باید طوری انتخاب کرد که انتخاب ما دارای احتمال حداکثر تاثیر مثبت بر دیگران باشد. و چه معیاری بهتر از گفته مشهور کانت که، آنی را بر دیگران روا نداریم که بر خود روا می‌داریم.

(سرسپردگی) می‌دهند، یعنی اینکه یک بار با انتخاب یک مرجع، یک کاریزما و یا شخصیت (زمینی یا آسمانی)، امر انتخاب را در واقع به وی سپرده و خود سرسپرده انتخابهای شخص یا مرجع مذکور می‌شوند و به این ترتیب، هم خود را از اضطراب حق انتخاب دائم و مسئولیت رها می‌سازند، و هم بار تنهایی و تهی بودن را از روی دوش خود بر می‌دارند. چنین فرد یا افرادی با تعلق گرفتن به توده کثیرتری که همین راه را برگزیده‌اند، هم از طریق این بودگی با دیگران احساس امنیت بیشتر می‌کنند و هم با سپردن امر مسئولیت به کاریزما، خود را از مسئولیت نتایج کارهایشان می‌رهانند، و بدین ترتیب به ظاهر زندگی آسوده‌تری را برای خود بر می‌گزینند.

اما آیا به راستی سپردن امر انتخاب و حس مسئولیت به دیگران، با خود، زندگی مطلوب و یا مطلوبتری به همراه می‌آورد؟ شاید در یک مفهوم نسبی گرایانه و پست مدرنیستی بتوان گفت که همه انتخابها آنگاه که احساس خوشبختی به میان می‌آید امری کنتکست وار (مربوط به زمینه) می‌باشند، یعنی اینکه کاملاً به احساس خود آدمها و یا زمینه فرهنگی ای که در آن قرار گرفته‌اند، وابسته می‌باشند.

از این لحاظ یک فرد بودائی با یک فرد اروپائی به یکسان می‌توانند خوشبخت باشند آنگاه که احساس آنان از خوشبختی مطرح است. اما از لحاظ یک دیدگاه مدرنیستی که یک پروژه شمولی تر و برخاسته از یک سری معیارهای فرا سنتی می‌باشد، خوشبختی و یا تحقق شخصیت آدمی (انسانیت) نمی‌تواند صرفاً نسبی باشد، و در واقع معیارهائی وجود دارند که می‌توانند این تحقق و به همراه آن خوشبختی آدمی را تعریف کنند. و این

داستایفسکی نوشت که اگر خدا وجود نداشته باشد در غیابش همه چیز مجاز می‌شود. اگرستانسیالیستها (وجودگرایان) نیز گفتند که در حقیقت در بیرون از وجود آدمی هیچ تکیه‌گاهی پیدا نمی‌شود و به همین جهت انسان در حقیقت موجودی تنهاست، و ضمن تاکید بر اینکه خدا همه چیز در واقع مجاز می‌شود، و انسان به موجودی کاملاً رها شده که از حق آزادی بهره‌مند می‌باشد، فرا می‌رود، همزمان تصریح کردند که مقوله آزادی همراه با مسئولیت می‌آید.

ژان پل سارتر اعتقاد داشت که آزادی تنها یک حق دلپسند و لذیذ نیست، بلکه مقوله‌ای است که همراه با خودش، اضطراب، تنهایی، مسئولیت و احساس تهی بودن می‌آورد. بنابراین احساس آزادی یا آزادگی یا آزاده بودن احساسی از بن دشوار است. احساسی است که با خود "انتخاب" می‌آورد، و چون، انتخابهای آدمیان، حاوی حس مسئولیت است، پس احساس اضطراب جز لاینفک آن می‌باشد.

خیلی‌ها از "انتخاب" که یک امر مستمر و مداوم در جریان زندگیست (آدمی تنها یک بار در جریان زندگی خودش انتخاب نمی‌کند)، دوری می‌جویند. از آنجائی که لازمه انتخاب، تفکر، قدرت پذیرش نتایج، قبول اضطراب و مسئولیت، بویژه در حوزه کلان می‌باشد، کار را به دست تبعیت

## هفته کارگر؛ نمایشی عوام ...

ادامه از صفحه ۶

"البته این که محاکم غیر تخصصی به دلیل نداشتن اطلاعات از مقررات کار و تامین اجتماعی نمی‌توانند مرجع مناسبی برای رسیدگی به اختلافات روابط کار باشند، نقد بجایی است که باید نمایندگان مجلس برای برطرف کردن آن بکوشند اما مادامی که این اتفاق نیفتاده باشد نمی‌توان از دستگاه قضایی توقع داشت که به چنین پرونده‌هایی رسیدگی نکند." محجوب در مورد اصلاح بیمه‌ی بیکاری، شورای نگهبان را مقصر خواند و در مورد عدم تامین امنیت شغلی مجلس را...

مجموع این موضع‌گیری‌ها و اقدامات نشانه‌ی بارز نگرانی از تشدید اعتراضات کارگری و سرریز شدن کاسه‌ی صبر کارگران است. محجوب با وقوف به این مسئله، در مصاحبه‌ی خود سعی دارد وزیر کار را از زیر فشار خارج کند. آری وقتی بحران حاد می‌شود، پنهان کردن نقش و چهره از اذهان دیگر آسان نیست.

روز کارگر قانونی است و کارگر باید بتواند در روز خودش به خیابان بیاید. حتی اگر روز کارگر قانونی هم نبود، چون حق است، کارگران حق دارند تجمع و تظاهرات کنند و مطالباتشان را مطرح و برای دست یافتن به آنها تلاش کنند.

خانه‌ی کارگر با وجود این که وابسته به حکومت است نیز، مشروط بر آن که برای خود حق انحصاری قائل نشود، حق دارد تظاهرات داشته باشد. سایر تشکلهای صنفی نیز باید از این حق بهره‌مند شوند و تصمیم‌گیری در مورد شرکت در این یا آن مراسم را باید به خود کارگران سپرد. اما قائم مقام وزارت، کار و هیچ مرجع دولتی و کارفرمایی دیگری حق تعیین خط مشی برای تشکلهای و فعالیت‌های تشکیلاتی کارگری و حق دخالت در اموری را که مربوط به خود کارگر است ندارند.

## آزادی تشکیل سندیکاهای کارگری، تشکلهای صنفی و سازمان‌های

### غیردولتی تامین گردد

## دخالت خارجی در...

ادامه از صفحه ۷

هر قدر هم که وزیر خارجه اش بکوشد با ارائه طرح آتش بس در یمن ژست صلح طلبانه بگیرد، به عنوان یک دولت مسئول و طرفدار آرامش شناخته نمی شود. تصویب قطعنامه پیشنهادی کشورهای حامی عربستان در شورای امنیت سازمان ملل متحد، با رای موافق همه پانزده عضو به غیر از روسیه که رای ممتنع داد، نشان می دهد که جمهوری اسلامی در بحران یمن دچار انزوا شده است.

راه خروج از این انزوا، پایان دادن به دخالت در یمن و خویشتن داری است نه روش یک بام و دو هوای فعلی، که عبارت است از تبلیغات و طرح صلح از سوی ظریف و اظهارات تحریک آمیز از سوی فرماندهان نظامی. اگر مقامات دولت روحانی واقعا فکر می کنند در شرایطی که پیش آمده است می توانند حمایت قابل توجهی از جانب سایر کشورها برای طرح آتش بس ظریف جلب کنند، در توهم اند. چنین طرحی در صورتی قابل اتکا و دارای چشم انداز واقع بینانه تحقق خواهد بود که از جانب یک نیروی بیطرف ارائه شود.

درست است که قطعنامه شورای امنیت به شدت ناعادلانه است و سکوت این شورا در

مورد تجاوز عربستان به یمن، باید مورد اعتراض قرار گیرد. اما ممنوعیت ارسال اسلحه برای حوثی های یمن و نیروهای هوادار علی عبدالله صالح، اکنون با قطعنامه شورای امنیت لازم الاجرا شده است و عدم پایبندی جمهوری اسلامی به این ممنوعیت، به معنای یک ماجراجویی خطرناک خواهد که تبعات آن از یمن فراتر خواهد رفت.

بحران یمن و تبعات آن می تواند به مانعی افزون بر دیگر موانع پیش روی تفاهم لوزان تبدیل گردد. تفاهم «لوزان» بدون تشدید بحران در یمن هم بسیار «لرزان» بود.

اکنون به زیاده خواهی افراطی های دو طرف معامله هسته ای، یک بحران حاد منطقه ای هم به عنوان عامل تهدید کننده سازش اتمی افزوده شده است. دولت مردان جمهوری اسلامی اگر واقعا به فکر دستیابی به توافق هسته ای اند، باید روش خویشتن دارانه را برای همه مقامات رژیم خود الزامی کنند.

آری، عربستان در یمن شکست می خورد اگر نتواند دخالت خود در این کشور را با دخالت دیگران توجیه کند. عربستان نخواهد نتوانست شورشیان حوثی یمن را از میان بردارد، هر گاه فشار بین

المللی و خواست مردم خود یمن، آتش بس در یمن را به کرسی بنشانند. آتش بس و صلح در یمن به میانجی گری جمهوری اسلامی ممکن نیست، چرا که جمهوری اسلامی به عنوان یک طرف دعوا شناخته شده است.

اگر مقامات جمهوری اسلامی خویشتن داری پیشه می کردند، ممکن بود امید داشت بدین که آمریکا در حمایت از اقدام نظامی عربستان تنها بماند. اما با رجزخوانی های نابخردانه مقامات جمهوری اسلامی، راه برای دخالت آشکارتر ایالات متحده به سود عربستان و پیوستن کشورهای دیگر به این اتحاد، باز می شود. عربستان به شدت نیازمند حمایت سیاسی در این نبرد است.

ریاض فشار زیادی به دولت پاکستان وارد می کند تا اسلام آباد از عربستان حمایت نظامی کند. پارلمان پاکستان به چنین اقدامی رای منفی داده است. این نمونه نشان می دهد زمینه های محدود و مهار کردن بحران یمن، در کشورهای منطقه وجود دارد. این گرایش بالقوه به تنش زدایی، زمانی بالفعل می شود که دیگران نیز از سرمنشق خویشتن داری، پیروی کنند.

## دلم می خواست ...

ادامه از صفحه ۱۰

**اخبار روز:** شما باز بیژن جزنی و حمید اشرف را «تفسیر» کردید. این تفسیر می تواند از سوی هر کسی به گونه ای باشد. سوال را به صورت دیگری مطرح می کنم. کسانی را که امروز در رژیم ولایت فقیه، همچنان انقلابی، رادیکال، کمونیست و به تعبیر شما «برانداز» مانده اند، چگونه توصیف می کنید؟ آن گونه که در پاسخ پیشین آمده «رفت آور»؟ شما امروز با این افراد چه مناسباتی برقرار می کنید؟

**فرخ نگهدار:** من بیژن را تفسیر نکردم. شما از من پرسیدید چرا فکر می کنی که اگر بیژن و حمید بودند به همان راهی می رفتند که تو رفتی. پاسخ گفتم: خیر، من چنین حرفی نزده ام و نمی زنم. نظر به تأثیری که بیژن در ذهن من داشته همیشه در تصمیم گیری های حساس فکر کرده ام اگر بیژن بود چه می کرد. یک حرف دیگر هم زدم. از رزمندگان جنبش فدایی نیمی جان باختند و نیمی جان به در بردند. من یقین دارم که اگر آن نیمه جان باخته می ماند و این نیمه جان بدر برده بر خاک می خفت باز هم تغییر عمده ای در دیدگاه ها و طرز فکری که امروز چهره و هویت جریان اصلی فدایی را تعریف می کند پدید نمی آمد. شاید تا حدود یک سال دیگر معنای این حرف من مشخص تر شود. بدنه اصلی جریان اقلیت و بدنه اصلی جریان اکثریت در مسیر وحدت اند. البته کسانی هم هستند که می دانم با این وحدت مخالفند و خود را بیرون از آن قرار می دهند. موضوع اصلی

اختلاف هم شعار سرنگونی است. روندهای سیاسی در کشور مسیر دیگری را طی می کنند. در عرصه خارجی دیپلماسی هر زمان قوت بیشتری می گیرد و در عرصه داخلی روندهای انتخاباتی و فعالیت های مدنی (مطالباتی) جای بازتری پیدا می کنند. شعار سرنگونی را تحولات منطقه و بلوغ مردم ایران به حاشیه رانده است. توصیه من به این عزیزان این است که خود را به حاشیه نرانند.

**اخبار روز:** بعد از انتشار مقاله ی «فرخ نگهدار و تاریخی سراسر جعلی» فشار زیادی متوجه ی «اخبار روز» شد. آیا فکر می کنید که رسانه های مستقل باید مجبور به رعایت ملاحظات و خطوط قرمز شخصیت ها و احزاب سیاسی باشند؟

**فرخ نگهدار:** نه اصلا چنین فکر نمی کنم. شما هم می دانید که من از ۲۵ سال پیش به این سو با رسانه حزبی مخالف بوده ام از استقلال سردبیر در تصمیم سازی و مدیریت رسانه دفاع کرده ام. شما می دانید که تاسیس اخبار روز مرا خوشحال کرد. من قدر کار شما را می دانم. زحمت می کشید. سردبیر حق دارد در نشریه تحت مسوولیت خود هر مقاله ای را که صلاح میدانم منتشر کند یا نکند. سردبیر وقتی تصمیم به انتشار گرفت حق دارد و باید برای مقاله تیترو سوتیتر بگذارد و آن را با نویسنده هماهنگ کند.

اما هر سر دبیر - علاوه بر این حقوق - مسوولیت هم دارد. سردبیر مسوول است در برابر اعتراض ها یا فشارهایی که از خارج بر او وارد می شود پاسخگو باشد. سردبیر باید از تصمیم های خود دفاع کند. فقط در

دیکتاتوری ها سردبیرها حق دارند هرچه را که به صلاح خود می دانند، حتی اگر یقین کنند که پوچ و سراسر جعل، منتشر کنند و به هیچ کس هم در باره تصمیم خود پاسخگو نباشند. کار سردبیر بس دشوار و پر مسوولیت است. دشوارترین کارها در روزنامه نگاری تمیز «خبر» از «نظر» و تمیز «دعوی» از «داوری» است. سردبیر خوب کسی است که بیرحمانه میان خبر و نظر و میان دعوی و داوری خط مرز می کشد. سردبیر خوب کسی است که حداکثر سرسختی را در زمینه نشر اخبار و دعاوی از خود نشان می دهد و به قول معروف «مو را از ماست می کشد». سر دبیر خوب کسی است که برای خبر منبع موثق و برای دعوی سند و مدرک می خواهد. در عین حال سردبیر خوب کسی است که وقتی از جهت درج خبر و دعوی مطمئن شد که به مسوولیت خود عمل کرد، آنگاه در زمینه درج نظر و داوری گشاده دستی نشان دهد و به ویژه از پیامدهای آن نهراسد. برای شما آرزوی موفقیت دارم. ممنون از مصاحبه.





## نباید جامعه را از شنیدن صداهای مختلف محروم کرد

گفت‌وگو با دکتر علیرضا بهتویی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه استکهلم\*



پرانتر می‌گویم که در بسیاری از جوامع در حال رشد مردم چشم‌شان به دولت است که برای آنها کاری نکند. در جوامع رشد یافته مردم یاد گرفته‌اند که دست به زانو بزنند، سازمان بسازند و در پیشرفت سهم بگیرند. خوب به تجربه سوئد که نگاه کنید می‌بینید که سه سازمان مزدبگیران (از کارمند، کارگر و متخصص‌ها) نقش بزرگی در حیات جامعه داشته‌اند. همچنین است سازمان‌های مصرف‌کنندگان، تعاونی‌های مسکن، انجمن‌های ورزشی و هنری. در این سازمان‌ها ابتکار، انرژی و نظرات شهروندان در ساختن جامعه سهیم بوده است.

در وهله دوم، سازمان‌های جامعه مدنی با ارتباط تنگاتنگی که با مردم از فشار مختلف دارند با سرعت و دقت بیشتر می‌توانند به خطاهای احتمالی گردانندگان عرصه سیاسی و اقتصادی پی ببرند و برای تصحیح آنها اقدام کنند. از یاد نبریم که گاهی هم این سازمان‌ها باید دو عرصه پیش‌گفته را متقاعد به اصلاحاتی بکنند که شاید آنها خیلی هم میلی به انجام آنها ندارند. برای مثال می‌توان بیمه بیکاری را که از سوی سازمان‌های مزدبگیران پیشنهاد می‌شود نام برد. سوم آنکه برخی خدمات توسط این سازمان‌ها به‌طور مستقیم به شهروندان ارائه می‌شود. برای مثال کمک به انجام تکلیف درسی به جوانانی که خانواده‌هایشان امکان کمک ندارند یا اداره تعاونی‌های مسکن یا پرداخت بیمه بیکاری.

قانونمدار بپردازیم. بی‌تردید یکی از حوزه‌های مهم فکری و معرفتی در جامعه امروز ما بحث در باب تحقق قانون است. اگر چه موضوعی جدید نیست اما همچنان گریبان جامعه ما را گرفته و در کلیه حوزه‌های فکری هنوز بحث قانون‌گرایی و قانونمداری بسیار مدنظر است.

**نهادهای مدنی یا سازمان‌های جامعه مدنی نقشی جدی در تحولات بنیادین در هر جامعه‌ای برای دستیابی به استقرار قانون و فرهنگ قانونمداری است.**

**اگر نیروی سیاسی و نیروی اقتصادی به استقلال جامعه مدنی احترام بگذارند و نیروی گرد آمده در این سازمان‌ها را انرژی ساختن و پیشرفت کشور و در نتیجه تقویت بقای خویش ببیند، آن وقت می‌توان گفت که عقلانیت بر فضا حاکم است**

**شما در ابتدای صحبت‌مان لطفاً این موضوع را توضیح دهید که فارغ از این نکته که ما نقش نهادهای مدنی را در قانونمداری جدی بدانیم باید به این مساله دقت داشت که نهادهای مدنی بر اساس چه ساز و کار معرفتی و سازمانی می‌توانند تبدیل به سازمانی جدی برای تحقق اهداف مدنی و آرمان‌های آن در جامعه باشند؟**

به تجربه اروپا که بنگریم، سازمان‌های جامعه مدنی، نوعی استقلال از قدرت سیاسی بودند. در وهله اول، بازار یا قلمرو اقتصاد از قدرت سیاسی مستقل می‌شود و به پهنه مستقل با قوانین خاص خویش برای پیشرفت در این عرصه تبدیل می‌شود. نکته آن است که حکومت‌ها به استقلال این پهنه جدید در جامعه احترام گذاشتند و با قانونمداری به دفاع از قوانین بازی در این پهنه همت گماشتند. (توجه کنید که پهنه اقتصاد هنوز هم در بسیاری از کشورهای در حال رشد، مستقل از پهنه سیاسی نیستند و بازیگران عرصه سیاسی، در صحنه اقتصاد هم دخالت می‌کنند). بعد از استقلال و قدرت‌گیری عرصه اقتصاد در غرب ما حالا دولت‌ها (نیروی سیاسی)، بازار (نیروی اقتصادی) و جامعه مدنی را داریم. به سوال شما که برگردیم، سازمان‌های جامعه مدنی با استقلال از حکومت، شکل می‌گیرند و در حال گفت و شنود با حکومت هستند. در فاز دوم از رشد در جوامع صنعتی پیشرفته کار سازمان‌های جامعه مدنی، تلاش برای رشد با تصحیح خطاهای نیروی سیاست و اقتصاد را داشته است، اما به چه صورت؟ از طریق سه مکانیزم. در وهله نخست، سازمان‌های جامعه مدنی مردم را به صحنه می‌کشند و از فکر و انرژی آنها برای رشد جامعه استفاده می‌کنند. در

منوچهر دین‌پرست -  
زمینه‌های ظهور جامعه قانونمدار و قانون‌گرا بی‌تردید با مبانی فلسفی مرتبط است. بسیاری از فیلسوفان درحوزه فلسفه سیاسی به موضوعات مهم جامعه مدنی و قانون‌گرایی نظر داده‌اند و سعی کرده‌اند در این سیر اهداف و آرمان‌های جامعه مدنی را روشن و تبیین کنند. جامعه مدنی اگرچه یکی از بحث‌انگیزترین و پیچیده‌ترین مفاهیم فلسفه سیاسی است اما این مفهوم در زبان فارسی برابر *civil society* انگلیسی و *societ civile* فرانسوی است. واژه *civil* مشتق از واژه لاتینی *civis* است که در دوره باستان به معنای جامعه شهروندان به کار می‌رفت. اکنون دو تعریف از جامعه مدنی وجود دارد. نخست اینکه، جامعه مدنی تنها به تشکیل پاره‌ای از نهادها و گروه‌های مردمی، برای تامین اهدافی چون رسیدگی به امور نیازمندان و انجام امور مذهبی، اطلاق می‌شود و بنابراین، جامعه مدنی از قرن‌ها پیش در بسیاری از جوامع بشری، از جمله جوامع مسلمان، مصادق داشته است. مساجد و هیات‌های عزاداری مذهبی و فعالیت‌ها و جنبش‌های اجتماعی نیز نمونه‌های روشنی از وجود گروه‌ها و نهادهای مردمی و مستقل‌اند که از دیرباز در جوامع مسلمان فعال بوده‌اند. دوم اینکه، جامعه مدنی مفهومی برخاسته از تجربه

**مهم‌ترین اصل برای ایجاد و رشد سازمان‌های جامعه مدنی و برای آنکه در حیات کشوری نقش مثبت داشته باشند، احترام به استقلال آنهاست. این استقلال از دو سو تهدید می‌شود؛ نخست، حکومت‌ها (قدرت سیاسی)؛ در وهله دوم، احزاب اپوزیسیون**

جوامع غربی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و در مسیری تاریخی قلمداد می‌شود که فلاسفه غربی، در دوره‌های گوناگون (باستان، میانه و مدرن) درباره آن نظریه‌پردازی کرده‌اند. امروزه همین تعریف در ادبیات سیاسی رواج یافته و مبنای مباحث سیاسی است. در فلسفه سیاسی کلاسیک، جامعه مدنی جامعه‌ای قانونمند و حکومت مدار در برابر جامعه ابتدایی، که تنها نشان‌دهنده تجمع انسان‌ها بدون سامان سیاسی است، مطرح شده است. در بحث ذیل سعی کردیم به نقش نهادهای مدنی در تحقق آرمان‌ها و اهداف جامعه‌ای

**خطر دیگر آن است که با بی‌توجهی به امر دموکراسی درونی یا عدم احترام به برابری همه فعالان این نهادها به یک سازمان بروکراتیک در دست تعدادی رهبران تعویض‌ناپذیر تبدیل شوند. اهمیت فراوان دارد که سازمان‌های جامعه مدنی با پرینسیپ‌های دموکراتیک اداره شوند و احترام به حقوق همه اعضا خدشه‌دار نشود**

نهادهای مدنی در اغلب موارد از بطن دولت‌ها یا با حمایت آنها شکل می‌گیرند. از سوی دیگر نهادهای مدنی نقش نظارتی برای دولت دارند به نظر شما آیا تقابلی میان دولت و نهادهای مدنی وجود دارد و اگر پاسخ شما مثبت است راه برون رفت را در چه چیزی می‌دانید؟ آیا می‌توان جامعه سوئد را به عنوان یک مثال در این پرسش مدنظر قرار داد و آن را بررسی کرد؟

## نیاید جامعه را ...

ادامه از صفحه ۱۷

در پاسخ به بخش اول، باید بگویم که در تاریخ معاصر اروپا دو نوع از حکومت‌ها با سازمان‌های جامعه مدنی مخالفت و حتی دشمنی می‌کردند. نوع نخست حکومت‌های راست افراطی مثل آلمان هیتلری، اسپانیای فرانکو و ایتالیای موسولینی است. حتی حکومت مارگارت تاچر را هم در این دسته می‌توان برشمرد. جمله معروف او که «ما چیزی به نام جامعه نداریم بلکه انسان‌های واحد» نمایشگر خصومت بیکران وی با سازمان‌های جامعه مدنی است. نوع دوم، حکومت‌های متأثر از بولشویسم بودند که هیچ کدام از سازمان‌های جامعه مدنی را که خارج از نفوذ حزب کمونیست نبود تحمل نمی‌کردند یا به شدت سرکوب می‌کردند. در مقابل این دو خصومت، مدل کشورهای شمال اروپا (اسکاندیناوی و هلند) را داریم که سازمان‌های جامعه مدنی نه تنها سرکوب نمی‌شد بلکه در حیات جامعه نقش فعالی هم داشت. خب، با مقایسه این دو مدل می‌توان نتیجه گرفت که مدل شمال اروپا به رشد جامعه در همه پهنه‌ها (چه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی) کمک جدی کرده است. نکته دیگر آنکه وقتی حکومت‌های مدل اول به سرکوب سازمان‌های جامعه مدنی اقدام می‌کنند آنها را به تقابل با حکومت سیاسی و کارشکنی در عرصه اقتصادی می‌کشاند.

**بدون کمک سازمان‌های جامعه مدنی، قدرت سیاسی در این عرصه‌ها عاجز و محکوم به شکست است. حتی کارهای سازندگی در يك کشور هم بدون حضور این سازمان‌ها با مشکل مواجه می‌شود**

**مدنی در جامعه سوئد در کجاست و شما این مرز را در کجا می‌بینید؟ آیا می‌توانیم الگوی کشورهای اروپایی به خصوص جوامع کشورهای اروپایی شمالی را که دارای يك ساختار و نظام ویژه‌ای هستند برای کشورهای دیگر تجویز کرد؟ آیا اساسا الگوبرداری در چنین مواردی صحیح است؟**

مهم‌ترین اصل برای ایجاد و رشد سازمان‌های جامعه مدنی و برای آنکه در حیات کشوری نقش مثبت داشته باشند، احترام به استقلال آنهاست. این استقلال از دو سو تهدید می‌شود؛ نخست، حکومت‌ها (قدرت سیاسی) که به وجود آنها مشکوک هستند و از موضع ترس به منع و غیرقانونی کردن آنها اقدام می‌کنند. نتیجه بلا واسطه این کار سیاسی شدن این سازمان‌هاست.

**سازمان‌های جامعه مدنی با ارتباط تنگاتنگی که با مردم از اقشار مختلف دارند با سرعت و دقت بیشتر می‌توانند به خطاهای احتمالی گردانندگان عرصه سیاسی و اقتصادی پی ببرند و برای تصحیح آنها اقدام کنند**

نوع دوم عکس‌العمل، نوع بلشویکی است که همه این سازمان‌ها را می‌خواهد به دنباله حزب حاکم تبدیل کند و لذا استقلال آنها را از بین می‌برد و آنها را به ارگان‌های فرمایشی تبدیل می‌کند. نتیجه در هر دو حال آن است که آن سازمان‌ها یا به نیروی مخالف تبدیل می‌شوند یا فعالان گروه‌های اجتماعی مختلف سازمان مستقل دیگری را می‌سازند (مثل سندیکای مستقل همبستگی در لهستان).

برعکس وقتی که حکومت‌های عقل‌گرا از نیروی شهروندان و سازمان‌های برآمده از ابتکار و انرژی آنها برای ساختن جامعه و رشد آن استفاده می‌کنند تمام سرمایه موجود در آن را به کار می‌گیرند. در این حالت شما به مثابه حکومت‌گر هراس ندارید که منابع طبیعی کشور تمام می‌شود. زیرا با اصلی‌ترین سرمایه جامعه (یعنی شهروندان) در حال ساختن هستید. در مقابل، حکومت‌هایی که از شهروندان‌شان هراس دارند و به آنها با بدبینی می‌نگرند نه تنها از این انرژی استفاده مفید نمی‌کنند بلکه آن را به عاملی برای نابودی خودشان تبدیل می‌کنند. مایکل والتزر به درستی می‌گوید که هیچ حکومتی در دراز مدت بدون وجود سازمان‌های جامعه مردمی دوام نمی‌آورد. زیرا تولید و بازتولید اعتماد شهروندی، همبستگی ملی، باور به قدرت سیاسی و رشد قابلیت‌های اجتماعی - سیاسی شهروندان تنها کار حکومت‌ها نیست.

بدون کمک سازمان‌های جامعه مدنی، قدرت سیاسی در این عرصه‌ها عاجز و محکوم به شکست است. حتی کارهای

سازندگی در يك کشور هم بدون حضور این سازمان‌ها با مشکل مواجه می‌شود. مثالی در این زمینه بگویم. در کشور شیلی در سال‌های بعد از دیکتاتوری پینوشه (سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۰ میلادی)، دولت برای بهبود زندگی فقیرترین بخش جامعه تصمیم به ساختن مسکن برای آنها گرفت. قدرت سیاسی بعد از تصویب مجلس می‌توانست این تصمیم را به تنهایی اجرا کند. ولی این کار را نکرد. بودجه مورد نظر در هر منطقه در اختیار شورایی قرار گرفت که در آن انجمن مهندسان، سازمان‌های حمایت از محیط زیست، نمایندگان تعاونی‌های تشکل شده از آن اقشار فقیر و نماینده‌های دولت در هر منطقه (سازمان بودجه و برنامه) در آنها عضو بودند. با این کار دولت شیلی در وهله نخست از مشارکت اقشار وسیعی از مردم سود جست، از فساد و حیف و میل شدن پول‌ها جلوگیری کرد (وقتی گروه‌های مختلف در صحنه هستند خطر فساد بسیار کمتر می‌شود). ساختمان خانه‌ها با توجه به ویژگی‌های هر محل پیش رفت (به جای يك شابلون برای همه جا) و به اقشار فقیر هم آموزش داد که چگونه در امر خویش سهیم باشند و دخالت کنند (مقایسه کنید با الترناتیوی که مردم فقیر بنشینند و چشم‌شان به کمک از بالا باشد).

در وهله دوم، خطر از سوی احزاب اپوزیسیون است که ممکن است تلاش کنند در تشکل‌های دیگر جامعه مدنی نفوذ کنند و آنها را به عامل پیشبرد سیاست‌های خود تبدیل کنند. نتیجه باز هم آن است که استقلال این تشکل‌ها از بین می‌رود و حکومت‌ها را نسبت به آنها بدبین می‌کند و این سازمان‌ها را از مسیر اصلی خود منحرف می‌سازد.

**بدون کمک سازمان‌های جامعه مدنی، قدرت سیاسی در این عرصه‌ها عاجز و محکوم به شکست است**

برای مثال، گروه ورزشی جوانان در يك محله فقیرنشین می‌تواند آماج چنین نفوذ نابودکننده‌ای باشد. این خطر تاریخی از سوی احزاب چپ متأثر از اندیشه‌های بلشویکی بیشتر بوده است. اینها به جای آنکه به جوان‌ها در این محلات شانس حضور در انجمن ورزشی، یاد گرفتن دیسپلین در زندگی روزمره، تمرین دموکراسی در شنیدن حرف دیگر هم سن و سال‌ها شان و اعتماد به نیروی خویش را بدهند می‌خواهند آنها را به سرعت به عضویت حزب خودشان درآورد که با این کار سرنوشت این انجمن را هم به بازی می‌گیرند.

برای تعریف کارکرد خوب انجمن‌های مستقل جامعه مدنی برای مثال می‌توان به کار انجمن قلم در سوئد نگاه کرد. این انجمن در وهله نخست برای دفاع از حقوق نویسندگان تلاش می‌کند و در امر سیاست در کشور (برای مثال انتخابات مجلس) دخالت نمی‌کند.

...

**شما در میانه بحث به جامعه سوئد اشاره کردید. مرز استقلال نهادهای**

## نیاید جامعه را ...

ادامه از صفحه ۱۸

ممکن است که نویسنده‌های منفرد طرفدار آن یا این حزب سیاسی باشند و برای آنها هم کار بکنند (که بسیار امر نادری است به دلیل جدایی پهنه‌های مختلف جامعه که در آن سیاستمدارها کار سیاست می‌کنند و اهل قلم کار هنری خودشان را می‌کنند) ولی انجمن قلم به مثابه سازمان دخالتی مستقیم در امور سیاسی کشور نمی‌کند و این کار را به احزاب سیاسی می‌سپارد که وظیفه‌شان دخالت در امر سیاست است. پس نکته مرکزی در این رابطه احترام به استقلال سازمان‌های جامعه مدنی از سوی قدرت سیاسی (چه حکومت و چه احزاب اپوزیسیون) است. در خود این سازمان‌ها هم باید حساسیت به حفظ استقلال بالا باشد. زیرا تبدیل شدن به عامل نیروی سیاسی (چه حکومتی و چه اپوزیسیون)، حیات آنها را به خطر می‌اندازد. اینکه می‌گویم حفظ استقلال این سازمان‌ها، به این معناست که هر فعال در این نهادها باید به یاد بیاورد که نقش او در این سازمان مشخص چیست؟

خطر دیگر آن است که با بی‌توجهی به امر دموکراسی درونی یا عدم احترام به برابری همه فعالان این نهادها به یک سازمان بروکراتیک در دست تعدادی رهبران تعویض‌ناپذیر تبدیل شوند. اهمیت فراوان دارد که سازمان‌های جامعه مدنی با پرینسیپ‌های دموکراتیک اداره شوند و احترام به حقوق همه اعضا خدشه‌دار نشود و نکته آخر هم آنکه به اهداف هر سازمان اجتماعی (همان‌گونه که از آغاز بوده) پایبند بمانند و گمان نکنند که برای مثال با سازمان وکلا، یا نظام پزشکی یا تعاونی مسکن تمام مسائل مملکت را باید حل و فصل کرد. **با چنین رویکردی چه باید کرد که مردم به عنوان پایگاهی مهم و قانونی نقش نظارتی بر عملکرد دولت‌ها بر تحقق قانون و جامعه مدنی داشته باشند؟** برای آنکه پاسخ به این سوال را بدهم باید چند مفهوم را تعریف کنیم. اول، حقوق انسانی.

در طول تاریخ بشری تحولات مثبت و شگرفی در احترام به حقوق انسان‌ها اتفاق افتاده است. برای نمونه، یک زمانی، خیلی طبیعی بود که برخی انسان‌ها برده بودند و با آنها مثل حیوانات رفتار می‌کردند. امروز این پدیده اصلاً طبیعی و قابل قبول نیست. مثال دوم آنکه زنان تا مدت‌های مدید از حق رای دادن و دخالت در امور جامعه محروم بودند (در ایران تا سال ۱۳۴۲ شمسی). امروز این حق بسیار مسلم است و مثل روز روشن است که زنان حق مساوی در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه را دارند. خب کدام مکانیسم به پیشرفت در این عرصه‌ها کمک کرده؟ جواب، سازمان‌های جامعه مدنی است. توجه کنید که در بسیاری مواقع قدرت‌های سیاسی، موافق با این حقوق نبودند.

جنبش ضدبرده‌داری و جنبش برابری حقوق سیاهان در آمریکا، مثال‌های خوبی در این زمینه است. قانون در یک کلام، تضمین این حقوق توسط حکومت‌هاست. وقتی حکومتگران این حقوق را می‌پذیرند، آن وقت با قوانین، پیشبرد و احترام به این حقوق را هم تضمین می‌کنند. همان‌طور که شما اشاره کردید، ممکن است که کاستی‌هایی در اجرای این قوانین باشد، آن وقت باز هم سازمان‌های جامعه مدنی هستند که هشدار می‌دهند و بر اجرای آن پای می‌فشارند. خب چرا سازمان‌های جامعه مدنی، آغازگر تلاش برای احقاق این حقوق هستند؟ برای آنکه، اهل علم، هنر، حقوقدان‌های پیشرو و سازمان‌های دفاع از علایق گروه‌هایی که از برخی حقوق محروم هستند، پیش از دیگران به درک از این خواست‌ها می‌رسند، آنها را فرموله می‌کنند، به صحنه جامعه می‌برند و برای پیشبرد آنها تلاش می‌کنند. این تلاش‌ها از پایین، همیشه با عکس‌العمل‌های مناسب در بالا مواجه نمی‌شود. گاهی هم با مقاومت و مخالفت جدی حاکمان روبه‌رو می‌شود. هابرماس می‌گوید که سازمان‌های جامعه مدنی یک پای جدی گفت‌وگو و ارتباط در جامعه هستند. خب البته این معادله دو طرف دارد. اگر یک سوی معادله، سازمان‌های جامعه مدنی هستند، سوی دیگر، نیروی سیاسی (حکومت‌ها) و نیروی اقتصادی (بازار) است.

اگر نیروی سیاسی و نیروی اقتصادی به استقلال جامعه مدنی احترام بگذارد و نیروی گرد آمده در این سازمان‌ها را انرژی ساختن و پیشرفت کشور و در نتیجه تقویت بقای خویش ببیند، آن وقت می‌توان گفت که عقلانیت بر فضا حاکم است (برای مثال در شمال اروپا). آن زمان، تمام انرژی و منابع کشور در راه ساختن آن به کار گرفته می‌شود و جامعه را یک قدم بیشتر به جلو می‌برند.

اما امکان دیگری هم هست. اگر نیروی سیاسی و قدرت اقتصادی، با بدبینی و مشکوک به سازمان‌های جامعه مدنی نگاه کند، آن وقت دشمنی و بازی موش‌وگره بین بالا و پایین شروع می‌شود (برای مثال به رابطه سندیکای همبستگی و دولت پارولسکی در لهستان نگاه کنید). وقتی سازمان‌های جامعه مدنی حقوقی را فرموله کردند، وقتی که این حقوق در سطح جامعه به بحث گذاشته می‌شود، وقتی که با مقبولیت عقلانی با استقبال جامعه مواجه می‌شود، آن‌گاه مخالفت و دشمنی نیروی سیاسی و قدرت اقتصادی، جامعه را به یک دیگ زود پز تبدیل می‌کند که بخار آن زیر جمع می‌شود ولی نمی‌تواند بیرون بیاید.

نتیجه نهایی البته انفجار است. این اتفاق است که جامعه را به سراشیبی سقوط می‌برد. آنچه در لیبی می‌گذرد، عواقب این انفجارهاست. توجه کنید که در بسته‌ترین جوامع هم این بحث‌ها و گفت‌وگوها در جریان است. فقط نیروی سیاسی خود را از شنیدن محروم می‌کند. برای مثال در جامعه بسیار بسته اتحاد

شوروی هم این بحث‌ها در پایین جریان داشت، در بسیاری موارد در آشپزخانه مردم، در حلقه دوستان و منتشر شده در نشریات زیرزمینی موسوم به سمیزدت Samizdat. برعکس در جوامعی که این بخار بیرون می‌آید، بحث‌ها در سطح جامعه، بی‌مشکل پیش می‌رود، این بخار (به جای تخریب) به انرژی پیشبرد قطار جامعه تبدیل می‌شود.

### جمع‌بندی کنیم؟

سازمان‌های مختلف جامعه مدنی (از انجمن مهندسان تا کانون وکلا، از گروه‌های کمک به کودکان خیابانی تا شورای حفاظت از محیط زیست) با توجه به ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی‌ای که با اعضای جامعه دارند، به سرعت علایم تغییر را دریافت می‌کنند، پیشنهاد برای تحول را فرموله می‌کنند وارد دیالوگ با سازمان‌های دیگر در جامعه مدنی و نیروی سیاسی و اقتصادی می‌شوند. اگر با عکس‌العمل مثبت (گوش شنوا) از سوی نیروی سیاسی و اقتصادی راهبر جامعه مواجه شوند، بی‌شبهه آن جامعه را یک قدم بیشتر به جلو می‌برند.

### برش - ۱

اگر نیروی سیاسی و قدرت اقتصادی، با بدبینی و مشکوک به سازمان‌های جامعه مدنی نگاه کند، آن وقت دشمنی و بازی موش‌وگره بین بالا و پایین شروع می‌شود (برای مثال به رابطه سندیکای همبستگی و دولت پارولسکی در لهستان نگاه کنید). وقتی سازمان‌های جامعه مدنی حقوقی را فرموله کردند وقتی که این حقوق در سطح جامعه به بحث گذاشته می‌شود، وقتی که با مقبولیت عقلانی با استقبال جامعه مواجه می‌شود، آن‌گاه مخالفت و دشمنی نیروی سیاسی و قدرت اقتصادی، جامعه را به یک دیگ زود پز تبدیل می‌کند که بخار آن زیر جمع می‌شود ولی نمی‌تواند بیرون بیاید. نتیجه نهایی البته انفجار است. این اتفاق است که جامعه را به سراشیبی سقوط می‌برد

### برش - ۲

باید بگویم که در تاریخ معاصر اروپا دو نوع از حکومت‌ها با سازمان‌های جامعه مدنی مخالفت و حتی دشمنی می‌کردند. نوع نخست حکومت‌های راست افراطی مثل آلمان هیتلری، اسپانیای فرانکو و ایتالیای موسولینی است. حتی حکومت مارگارت تاچر را هم در این دسته می‌توان برشمرد. جمله معروف او که «ما چیزی به نام جامعه نداریم بلکه انسان‌های واحد» نمایشگر خصومت بیکران وی با سازمان‌های جامعه مدنی است. نوع دوم، حکومت‌های متأثر از بولشویسم بودند که هیچ کدام از سازمان‌های جامعه مدنی را که خارج از نفوذ حزب کمونیست نبود تحمل نمی‌کردند یا به شدت سرکوب می‌کردند

\* منبع: روزنامه اعتماد



## معلمان نشان دادند؛ اعتراض ها وسعت می گیرند صادق کار

که نزدیکی بخش اصلی رهبری کانون با اصلاح طلبان و اعتدالیون، از طرف آنها مورد سوءاستفاده قرار گرفته است و این سوءاستفاده تا حدی بوده است که حتی حاصل مبارزات معلمان در زمان احمدی نژاد از طرف دولت اعتدالیون تعدیل شده است و اگر چیزی هنوز باقی مانده، نه نتیجه‌ی لطف و کرم دولت و مناسبات ذکر شده، که نتیجه‌ی خشم و خروش خیابانی معلمان است که امروز بار دیگر نشان دادند که از حق و حقوقشان گذشت نخواهند کرد. اعتراضات وسعت می‌گیرند، معلمان حق‌شان را خواهند گرفت.

معلمان معترض علاوه بر تجمع سراسری امروز، یک بار دیگر در تاریخ ۱۰ اسفند به دعوت کانون صنفی معلمان ایران در بیشتر شهرهای ایران به صورت هم‌زمان تجمع کرده بودند. اما گفته می‌شود که این تشکل صنفی در شکل‌گیری تجمعات امروز معلمان نقشی نداشته است.

خود نشانه‌ی یک دوگانگی است که میان بدنه و رهبری کانون بر سر چگونگی پیگیری مطالبات شکل گرفته است. نشانه‌های این دوگانگی، هم در تظاهرات قبل از ۱۰ اسفند و هم در خود آن تظاهرات از اذهان پنهان نماند. به نظر می‌رسد مشکل اصلی جا ماندن رهبری کانون از بدنه‌ی تشکل باشد. روی‌کردهای گذشته‌ی رهبری کانون نیز نشان می‌دهند که هرگاه رهبری کانون قوی و متناسب با سطح آمادگی مبارزاتی بدنه‌اش اقدام کرده به موفقیت‌هایی دست یافته، ولی هر زمان که بیشتر از خیابان و اعضا به بالا و مناسبات‌اش با بالایی‌ها چشم دوخته، نه تنها به کامیابی نرسیده بلکه پاره‌ای از حاصل مبارزاتی‌اش را هم از دست داده است. به عنوان مثال، «بیمه‌ی طلایی» محصول حضور خیابانی پر شور معلمان در زمان احمدی‌نژاد بود. اما همین بیمه را وزیر آموزش و پرورش روحانی به رغم حمایت وسیع رهبری کانون صنفی معلمان از روحانی، به دلیل ارجح شدن چانه‌زنی در بالا و امید بستن به دولت تعدیل کرد!

این اقدام وزیر آموزش و پرورش، سبب خشم و عصیان معلمان نسبت به دولت شد، با این حال رهبری کانون به خاطر مناسبات خاصی که با اعتدالیون داشت، به رغم تشخیص وجود حالت طفیانی در میان معلمان، حاضر به کشاندن معلمان به کارزار خیابانی نشد. به هر روی وسعت حضور خودانگیزه‌ی معلمان موجب تغییرات اندکی در روش رهبری کانون و صدور فراخوان ۱۰ اسفند به صورت حتی‌الامکان کنترل شده، گردید. بعد از آن تظاهرات، اما موضع‌گیری رهبری بسیار عقب‌تر از انتظار بدنه بود، تظاهرات گسترده‌ی ۲۷ فروردین و رد نقش داشتن رهبری کانون در سازمان‌گری این تظاهرات، شکاف و دوگانگی بین بدنه و رهبری را نمایان‌تر کرد. الان می‌توان گفت که کانون صنفی معلمان بر سر دوراهی قرار گرفته است؛ مامشات با بالایی‌ها و یا تن دادن به خواست بدنه‌ی ناراضی. واقعیت نشان داده

بنا بر گزارش خبرگزاری «ایلنا»، تظاهرات گسترده‌ای با شرکت تعداد زیادی از معلمان در اعتراض به کمی حقوق و دستمزد، تبغیض و در زندان نگاه داشتن فعالین صنفی معلمان در روز پنج‌شنبه، ۲۷ فروردین، در شهرهای تهران، کرج، اراک، ساوه، خمین، دهدشت، شهرکرد، سنندج، قروه، مریوان، خرم‌آباد، بروجرد، الیگودرز، نورآباد، دلفان، کرمانشاه، یزد، بجنورد، سبزوار، جاجرم، زنجان، ابره، قزوین، مشهد، بندرعباس، بندر امام، بوشهر، قزوین، همدان، شاهرود، ایلام، رشت، شهرضا، زاهدان، زرین دشت، داراب، ایوان و... برگزار گردیده است. معلمان شرکت کننده در تظاهرات سراسری ۲۷ فروردین بار دیگر خواستار، افزایش دستمزد و حقوق، رفع تبعیضاتی که مانع رسیدن آنها به بخشی از حق و حقوق‌شان می‌شود و آزادی معلمان زندانی که به خاطر فعالیت‌های صنفی محکوم به زندان شده‌اند، گردیدند.

بنا بر همین گزارش در جریان تظاهرات سراسری امروز (پنجشنبه ۲۷ فروردین) پلیس ضد شورش در شهر رشت برای برهم زدن تظاهرات معلمان این شهر متوسل به اعمال خشونت علیه آنان شده است. این گزارش حاکی از آن است که تنها در تهران هزاران معلم در تظاهرات شرکت نموده و ۲۰۰ تن از معلمان نیز در مقابل مجلس مبادرت به تجمع کرده‌اند.

بنا به گفته‌ی ناظران و فعالین مدنی، هم وسعت اعتراضات امروز و تعداد شرکت کنندگان در آن بسی گسترده‌تر از تظاهرات ۱۰ اسفند سال گذشته که به دعوت کانون‌های صنفی معلمان برگزار شد بوده و هم مطالباتی که در آنها مطرح شده، شفاف‌تر و صریح‌تر بوده‌اند. شاید یکی از دلایل این تفاوت در آن باشد که کانون صنفی معلمان، بنا بر آنچه که در «ایلنا» آمده، ظاهراً داشتن نقش در سازمان‌گری این تظاهرات به عهده نگرفته است.

اگر خبر این خبرگزاری در مورد نداشتن نقش کانون صنفی معلمان صحت داشته باشد، این

### آدرس پستی:

L.G.e.v  
Postfach 260268  
50515 Köln  
Germany

### شماره حساب بانکی:

L.G.e.v :دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۳۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

### نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com